

تبرئتی امر جهان شمول: نقدی بر نظریه‌ی پسااستعماری

کامران متین | ترجمه‌ی میدیاراد



یادداشت نویسنده بر ترجمه‌ی فارسی

نظریه پسااستعماری یا به اختصار پسااستعمارگرایی در چند دهه‌ی گذشته از حاشیه‌های دانشگاه به کانون اندیشه‌ی انتقادی معاصر راه یافته است. جریان‌ی که زمانی یک گرایش فکری با نفوذی محدود بود، امروزه تأثیرش بر پژوهش در سراسر علوم اجتماعی نمایان است. در بنیاد خود، پسااستعمارگرایی نقدیست بر استعمار مدرن اما خود دارای یک نقطه‌ی کور نظری و هنجاری مهم نیز است: استعمار غیر غربی. علی‌رغم اهمیت تاریخی و تداوم معاصر استعمار غیرغربی، پسااستعمارگرایی توجه بسیار اندکی به آن نشان داده است. امروزه، از ترکیه، ایران و روسیه گرفته تا هند، چین و میانمار، دولت‌های غیرغربی با خشونت بر مردمان غیرغربی «دیگر» سلطه‌ای استعماری اعمال می‌کنند اما لبه تیز نقد پسااستعمارگرایی کماکان متوجه استعمار غربیست. غفلت از استعمار غیرغربی از سوی پسااستعمارگرایی ریشه در عدم تواناییش در گذار ایجابی از اروپامحوری از خلال ارائه‌ی یک نظریه اجتماعی عام جایگزین دارد. مقاله‌ای که ترجمه‌ی فارسی آن اکنون پیش روی شماست، نخستین تلاش من برای صورت‌بندی این استدلال و ارائه‌ی راه‌حلی برای آن از خلال نظریه «توسعه ناموزون و مرکب» بود؛ نظریه‌ای که لئون تروتسکی واضح آن است اما در دو دهه اخیر در جامعه‌شناسی تاریخی مارکسیستی به ویژه در دانشکده روابط بین‌الملل دانشگاه ساسکس بسط و توسعه یافته است. مقاله مبنای ابداع مفهوم «استعمار بینافروستی»¹ است که در حال حاضر در حال بسط و تدقیق آن در

¹ کامران متین، «استعمارزدایی از ایران: یادداشتی اولیه بر استعمار بینافروستی»، ترجمه هیوا رستگار، رادیو زمانه، ۲۸ دی ۱۴۰۲.

مقاله‌ای جداگانه هستم. از میدیا راد برای ترجمه این مقاله از انگلیسی به فارسی و از نشریه «گوفاری کومار» برای انتشار آن سپاسگزارم.

چکیده

مقاله‌ی حاضر به محدودیت‌های نظریه پسااستعماری روابط بین‌الملل در ضدیتش با اروپامحوری می‌پردازد و آن را از خلال نقد رابطه‌ی دوپهلوی این نظریه با مقوله‌ی «امر جهان‌شمول» بررسی می‌کند. مقاله استدلال می‌کند که شکست قاطع اروپامحوری در حوزه روابط بین‌الملل، و در علوم اجتماعی به طور کلی، مستلزم تبیین یک نظریه‌ی اجتماعی بین‌المللی غیر اتنوسنتریک² است که رویکردهای پسااستعمارگرا در پیروی از پسااستعمارگرایی آن را با این استدلال که حاوی ایده‌ی امر جهان‌شمول است رد می‌کنند. پسااستعمارگرایان امر جهان‌شمول را مترادف همگونی اجتماعی- فرهنگی و در نتیجه، منکر- تنوع و تکثر فرهنگی تلقی می‌کنند. با این حال، رویکردهای پسااستعماری خود نیز از طریق به کارگیری اشکالی از روش‌شناختی بین‌المللی مدرنیته‌ی استعماری را تئوریزه می‌کنند؛ امری که تلویحا مبتنی بر پذیرش امر جهان‌شمول است. این مقاله از خلال تعاملی انتقادی با ادبیات نظری پسااستعمارگرایی و رای روابط بین‌الملل و نیز با استفاده از آنا‌تومی امر جهان‌شمول در آرای هگل و تروتسکی، استدلال می‌کند که همگونی نه یک ویژگی ذاتی امر جهان‌شمول بلکه حاصل شیوه درون‌محور³ تبیین آن است. بنابراین، فراروی از اروپامحوری مستلزم تعبیه صریح امر جهان‌شمول در نظریه اجتماعی است، به نحوی که در آن امر جهان‌شمول به عنوان خودفراروی درونی امر خاص تلقی نشود.

² Non-ethnocentric

³ Internalist

بلکه به گونه‌ای بازاندیشیده شود که بر یک تمایلِ رادیکال به غیریت و در رابطه‌ای متقابلاً برساننده با آن استوار باشد. مقاله استدلال می‌کند که این دو ویژگی در کانونِ ایده توسعه ناموزون و مرکب تروتسکی قرار دارند.

کلیدواژه‌ها: سرمایه‌داری، اروپامحوری، روابط بین‌الملل
پسااستعمارگرایی، پسااختارگرایی، توسعه ناموزون و مرکب

مقدمه

اروپامحوری شیوه‌ای خاص از درکِ مدرنیته است که از اروپا آغاز و به آن ختم می‌شود.⁴ اروپامحوری اشکال و صورت‌بندی‌های متعددی دارد اما کانون مفهومی آن از چهار فرض به هم پیوسته تشکیل شده است. فرض اول تاریخی است و مدعی است که مدرنیته در اروپا و طی فرایندی درونی و خودبسنده پدید آمد. این فرض تاریخی مبنای فرض **هنجاری**⁵ دوم است که ادعا می‌کند تولید خودبسنده‌ی مدرنیته توسط اروپا، به آن در برابر بقیه جهان برتری می‌بخشد. دو فرض اول به فرض **پیشبینی‌گرانه**⁶ سوم مرتبط اند که بیان این باور است که مدرنیته اروپایی و نهادها و پرکتیس‌های مرتبط با آن محتوم به جهان‌شمول شدن هستند. شیوه معین این روند جهان‌شمول شدن از فرض اول مشتق می‌شود. این اشتقاق مبنای فرض چهارم را فراهم می‌کند که **مرحله‌ای** بودن فرایند جهان‌شمول شدن مدرنیته اروپایی

⁴ در تعریفی کلی «مدرنیته» به بیان ساختاری و نهادی غالب برخی پدیده‌های «مدرن» مرتبط با سرمایه‌داری نظیر فردگرایی غیرشخصی، خردگرایی ابزاری، سکولاریسم، دولت-ملت، حکومت قانون، اقتصاد بازار، و دولت مبتنی بر نمایندگی [لیبرال دموکراسی] اشاره دارد. این تعریف شامل تبیین پسااختارگرایانه از مدرنیته به مثابه «مجموعه‌ای از رفتارهای متخاصم با رفتارهای ضد مدرنیته یا اقتصاد قدرت نیز می‌شود (آشلی، ۱۹۸۹: ۲۶۰).

⁵ Normative

⁶ Prognostic

است. بنابر این فرض، فرایندهای درونی توسعه⁷ طی چند مرحله در تمامی جوامع جهان به وقوع می‌پیوندند؛ گرچه بین وقوع مرحله‌های مختلف در مکان‌های مختلف اختلاف زمانی وجود خواهد داشت. اروپامحوری این فرایندها را «مترقی» —هم در معنای هنجاری و هم در معنای تاریخی کلمه— تلقی می‌کند و معتقد است این فرایندها طی زمان، متقاطع شده و فضایی جهانی را ایجاد می‌کنند که اجتماعیت ساکن آن ماهیتی اروپایی دارد. بنابراین اروپامحوری تاریخ مدرن جهان را به مثابه رشته‌ای از بازنمایی‌های از هم گسسته از عروج مستقل، و از این رو برتری بخش مدرنیته در اروپا تبیین می‌کند.⁸

میتوان استدلال کرد که در خلال بازتولید این فرض‌ها اروپامحوری مرتکب یک انتزاع سه‌سویه از فضا می‌شود. اول، جوامع غیراروپایی یا به تمامی از روند نظریه‌پردازی درباره تحول مدرن در اروپا حذف می‌شوند، یا برای آنها تنها نقشی حادث⁹ در این فرایند در نظر گرفته می‌شود. دوم، عواقب خشونت‌آمیز این اروپایی مدرن خودزای ادعایی برای تجربه مدرنیته‌ی جوامع غیرغربی در سطح نظری حذف می‌شود. و سوم آنکه، این احتمال که جوامع غیرغربی مدرن یا در حال مدرنیزه شدن ممکن است بر پویایی‌های جهان مدرن تاثیر بگذارند و در شکل بخشیدن به آینده‌اش سهیم باشند به لحاظ نظری نادیده گرفته می‌شود. این انتزاع سه‌سویه از قضا زیربنای برخی از مهمترین روش‌های تحقیقی در علوم اجتماعی، از جمله «بررسی تطبیقی»¹⁰

⁷ من در اینجا «توسعه» را در تمایز از «پیشرفت» به کار می‌برم. در این معنای متمایز، «توسعه» عبارت است از «فرایندهای جهت‌مند تغییر در طی زمان که می‌توان آنها را بر اساس تحلیل ویژگی‌های علی ساختارهای اجتماعی خاص نظریه‌پردازی کرد» (روزنبرگ، ۲۰۰۶: ۳۳). همانگونه که در پایین نشان داده خواهد شد، ایده «توسعه ناموزون و مرکب» این معنای تحلیلی اولیه «توسعه» را پیچیده خواهد کرد.

⁸ Ferguson, 2011; Fukuyama, 1992; Mill, 1865; Rostow, 1960

⁹ Contingent

¹⁰ McMichael, 2000

و «مطالعه موردی¹¹» است. بنابراین «ناسیونالیسم روش‌شناختی»، که به معنای نادیده‌گرفتن نظری ماهیت تعاملی و متکثر امر اجتماعی است، در کانون اروپامحوری قرار دارد.¹² نمونه‌ی آشکار این ایراد نظریه‌های اجتماعی کلاسیک هستند.¹³

انتظار می‌رود که رشته‌ی روابط بین‌الملل در مقابل مشکلات ناسیونالیسم روش‌شناختی مصنوعیت بیشتری داشته باشد چرا که هویت روابط بین‌الملل به مثابه یک رشته مستقل دقیقاً مبتنی است بر دغدغه‌ای بنیادی درباره تقسیم جهان به فضاها‌ی سیاسی متعدد و عواقب این وضعیت کثرت‌سیاسی. با این حال، روابط بین‌الملل نیز به شدت تحت تأثیر اروپامحوری قرار دارد.¹⁴ در واقع، حذف هستی‌شناختی تنوع فرهنگی در روابط بین‌الملل باعث شده که این رشته به نحوی نظام‌مند نسبت به غیرغرب نابینا باشد.¹⁵ پیوندهای نهادی و ایدئولوژیک روابط بین‌الملل با ایالات متحده این حذف نظری غیرغرب را قوت می‌بخشد.¹⁶ این درست است که مکتب رئالیسم در روابط بین‌الملل نسبت به یک پراکسیس بین‌المللی مبتنی بر باور به امکان «پایان غربی تاریخ» هشدار داده و آن را اشتباه خطرناک لیبرالیسم توصیف کرده است.¹⁷ اما بررسی سیاست خارجی ایالات متحده، که خانه‌ی نهادی روابط بین‌الملل است، نشان می‌دهد که با وجود روکش رئالیستی این رشته در واقع همواره تحت تأثیر یک جهان‌بینی لیبرال بوده است.¹⁸ به هر حال، تمرکز رئالیست‌ها بر «سیاست قدرت‌های بزرگ» و دغدغه‌ی لیبرال‌ها برای گسترش حوزه «صلح

¹¹ Cheah, 2008

¹² Chernilo, 2006

¹³ Rosenberg, 2006

¹⁴ Buzan and Little, 2000: 21

¹⁵ Blaney and Inayatullah, 2003; Jahn, 2000

¹⁶ Hoffmann, 1987

¹⁷ Huntington, 1996; Mearsheimer, 1994/95

¹⁸ Bromley, 2008: 38; Layne, 2006

دموکراتیک» در عمل باعث مبهم شدن جایگاه و نقش جنوب جهانی در نظریه و عمل روابط بین‌الملل می‌شود.

اروپامحوری در حوزه روابط بین‌الملل با چالش قدرتمندی از سوی ادبیات رو به رشد پسااستعماری مواجه شده است.¹⁹ اما با وجود تأثیرگذاری چشمگیر این رویکرد در معطوف کردن توجه نظری و تحلیلی به غیبت معنادار غیرغرب در نظریه روابط بین‌الملل، روابط بین‌الملل پسااستعماری تاکنون نتوانسته است بر روابط بین‌الملل اروپامحور فائق آید و جایگزین آن شود. یکی از جنبه‌های مهم این ناکامی، آسیب‌پذیری روابط بین‌الملل پسااستعماری در برابر مغالطه «قیاس داخلی»²⁰ بوده است. حجم قابل‌توجهی از ادبیات روابط بین‌الملل پسااستعماری کوشیده است تبیین کند که چگونه نژاد، جنسیت، و تفاوت فرهنگی نقاط کور نظری در روابط بین‌الملل جریان اصلی هستند و از خلال این تبیین تعیین یافتگی درونی روابط و الگوهای بیرونی قدرت را نشان دهد.²¹ اما این اشتغال انحصاری و خودمحدودکننده‌ی پسااستعمارگرایی به ساکت کردن‌ها، طردها، و انسدادهای گفتمانی تحمیل شده بر «دیگری» غیرغربی در رشته‌ی روابط بین‌الملل بدین معنا بوده است که پروژه پسااستعماری در روابط بین‌الملل به طرز عجیبی از صورت‌بندی یک بدیل ایجابی برای دستور زبان نظری مولد این گنش‌های گفتمانی اروپامحور غافل مانده است.²² این مقاله از خلال بررسی انتقادی نظریه پسااستعماری بیرون از حوزه روابط بین‌الملل به مثابه پشتوانه فکری اصلی روابط بین‌الملل

¹⁹ برای نمونه، Barkawi and Laffey, 2006; Blaney and Inayatullah, 2002, 2003; Darby, 1997, 2004; Hobson and Hall, 2010

²⁰ Bull, 1966

²¹ برای نمونه، Chowdhry and Nair, 2002

²² Darby, 1997: 17

پسااستعماری، به یافتن ریشه این محدودیت نظری می‌پردازد. در این بستر، مقاله استدلال می‌کند که چارچوب نظری «توسعه ناموزون و مرکب» ظرفیت منحصر به فردی برای پایه‌ریزی یک نظریه اجتماعی غیر اروپامحور رادیکال دارد.

استدلال محوری من این است که تنش بنیادین میان نظریه و روش در پسااستعمارگرایی وجود دارد که مانع از تبدیل نقد اروپامحوری آن به یک نظریه اجتماعی بدیل و غیراتنوسنتریک می‌شود. چرا که از یک سو، پسااستعمارگرایی نسبت به «امر اجتماعی» در معنای عام آن یک موضع لادری‌گری کلان-نظری اتخاذ می‌کند. این موضع نظریه‌ی پسااستعماری را می‌توان در ردّ قاطع، یا شگاکت عمیق نسبت به مفهوم امر جهان‌شمول دید؛ مفهومی که پسااستعمارگرایی آن را با پیش‌بینی و پیگیری خشونت‌آمیز اروپامحورانه برای تحقق جهانی شدن همگونی فرهنگی-اجتماعی هم‌ارز می‌داند. از سوی دیگر، پسااستعمارگرایی اشکال استعماری اجتماعی بودن²³ را در قالب تکوین تعاملی آن‌ها از خلال روشی تبیین می‌کند که میدان عملیاتی راهبردی‌اش مشخصاً ماهیتی «بینا-جوامعی» یا «بین‌المللی» دارد. اما ایده «امر بین‌المللی» به‌طور منطقی مستلزم وجود مفهومی کلی از «امر اجتماعی» در معنای عام آن است؛ مفهومی که مراجع تاریخی‌اش مرزهای تجربی هرگونه تبیین تکین از امر اجتماعی، خواه جامعه، فرهنگ یا تمدن، را درمی‌نوردد. دلیل این امر ساده است: ایده «امر بین‌المللی» دربرگیرنده، یا دقیق‌تر بگوییم باید دربرگیرنده‌ی کثرت به‌هم‌پیوسته‌ی امر اجتماعی به‌مثابه یک خصیصه هستی‌شناختی باشد. این رابطه متقابلاً سازنده میان امر اجتماعی و امر بین‌المللی در تضاد است با هر نظریه‌ای که به‌طور راهبردی صرفاً در یکی از این دو بُعد واقعیت اجتماعی لنگر می‌اندازد.

²³ Colonial socialities

تجمیع‌ناپذیری نظری ظاهری روابط بین‌الملل کلاسیک و نظریه‌های اجتماعی و سیاسی، گواه این ادعاست.²⁴

از این رو، من بر این باورم که یک درک نظری یکپارچه از امر اجتماعی و امر بین‌المللی باید در مرکز هر تلاشی برای گذار از اروپامحوری قرار گیرد. این امر مستلزم ادغام نظری صریح مفهوم «امر جهان‌شمول» است؛ ادغامی که در آن امر جهان‌شمول معادل فراروی درونی امر خاص تلقی نشود، بلکه به مثابه تمایلی رادیکال به غیریت و در رابطه‌ای متقابل با سازنده با آن تبیین گردد.²⁵ رشته روابط بین‌الملل با تمرکز پارادایمی‌اش بر وضعیت و پیامدهای کثرت سیاسی، می‌تواند یکی از حاصل‌خیزترین، و شاید حاصل‌خیزترین، بستر فکری برای پیگیری چنین پروژه نظری‌ای باشد. این که این ظرفیت فکری محقق نشده است، تا حد زیادی با تبیین فرااجتماعی و غیرتاریخی از «امر بین‌المللی» در نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل مرتبط است؛ مشکلی که ادبیات متاخر جامعه‌شناسی تاریخی در حوزه روابط بین‌الملل آن را به روشنی نشان داده‌اند.²⁶ با این حال، یک نظریه روابط بین‌المللی جامعه‌شناسانه و تاریخی به‌خودی‌خود نمی‌تواند روح اروپامحوری را از کالبد رشته روابط بین‌الملل بیرون کشد. تاریخی‌سازی روابط بین‌الملل باید به شکلی دیالکتیکی با بین‌المللی‌سازی امر اجتماعی تکمیل شود؛ بدین معنا که تبیین نظری از اثر برسازنده‌ی همزیستی تعاملی جوامع متکثر بر فرایندهای تغییر اجتماعی در درون آن‌ها ارائه گردد.²⁷ استدلال می‌کنم که ایده‌ی «توسعه ناموزون و مرکب»²⁸ حاوی

²⁴ Waltz, 1979; Wight, 1966

²⁵ Cheah, 2008; Chernilo, 2006
²⁶ برای نمونه Lawson, 2006; Rosenberg, 1994; Teschke, 2003

²⁷ Matin, 2007

²⁸ Trotsky, 1985

ادغامی ارگانیک از این دو حرکت نظریست که دربردارنده‌ی مفهومی تعاملی و ناهمگون از مفهوم امر جهان‌شمول است. از این‌رو، این ایده از ظرفیتی رادیکال برای تولید یک نظریه‌ی اجتماعیِ بین‌المللی ایجابی و غیراتنوسنتریک برخوردار است.

استدلال خود را در چهار بخش اصلی ارائه می‌کنم. نخست، تاریخچه‌ای کوتاه از اندیشه‌های ضدِ اروپامحور را به‌مثابه بستر فکری گسترده‌ترِ پسااستعمارگرایی ترسیم می‌کنم. در بخش دوم، مروری کلی بر اندیشه‌ی پسااستعماری ارائه می‌دهم و دوبهلوی²⁹ آن را در ارتباط با جایگاهِ نظریِ دقیقِ مقوله‌ی امر جهان‌شمول روشن می‌سازم؛ مقوله‌ای که این اندیشه آن را به اشتباه با یکسان‌سازیِ انواع جهانی فرهنگ‌های انسانی یکی می‌انگارد؛ معادله‌ای که مبنای رویکرد خصمانه‌ی پسااستعمارگرایی به نظریه‌ی عام اجتماعیست. سپس، به بررسی انتقادی تلاشِ دیدش چاکرابارتی³⁰ برای حلّ و فصل این تنش از خلال خوانش سرمایه به‌عنوان نیروی محرک یک جهان‌شمولی غیرهمگون‌ساز که در آن تفاوت‌های اجتماعی-فرهنگی به‌طور راهبردی در پیش‌زمینه قرار می‌گیرند، می‌پردازم. استدلال می‌کنم که تلاش چاکرابارتی در نهایت ناموفق است، زیرا تبیین اصلاح‌شده‌ی او از امر جهان‌شمول به‌مثابه امری ذاتاً ناهمگون به عصر سرمایه‌داری محدود می‌شود و بدین‌سان مانع از گسستی قاطع از روش‌شناسیِ درون‌محور اروپامحوری می‌گردد؛ گسستی که باید در مرکز هر پروژه‌ی ضد اروپامحور قرار گیرد. در بخش چهارم، این استدلال را از طریق مقایسه‌ی انتقادی مقوله‌ی امر جهان‌شمول در اندیشه‌ی هگل و تروتسکی تقویت می‌کنم. می‌گویم نشان دهم که سرکوب یا همگون‌سازیِ مفهومیِ تفاوت، ذاتیِ مقوله‌ی امر جهان‌شمول نیست، بلکه حاصل صورت‌بندی درون‌محورِ خاصی از آن مقوله است.

²⁹ Aporia

³⁰ Chakrabarty 2008

در پایان، با ترسیم پیامدهای کلیدی استدلالم برای حوزه روابط بین‌الملل و بحث‌های جاری پیرامون پسااستعمارگرایی و توسعه ناموزون و مرکب، بحث را جمع‌بندی می‌کنم.

اروپامحوری و شاکیانش

پیشینه نقدِ اروپامحوری به قرن نوزدهم بازمی‌گردد؛ زمانی که روشنفکران موج اول دولت‌های «دیررسیده»³¹ نظیر آلمان، با ترویج اصل تجارت آزاد از سوی امپریالیسم بریتانیا به مثابه اصلی بدیعی و مسلم و نیز یگانه راه و بهترین مسیر «پیشرفت» مخالفت کردند و در مقابل، سیاست‌های «حمایت از تولید داخلی»³² برای «توسعه ملی» را مطرح و از آن دفاع کردند.³³ اما طی پنجاه سال اخیر، این نقدها هم از حیث تعداد و هم از حیث ژرفا فزونی یافته‌اند و از زوایا و چشم‌اندازهای متنوعی مطرح شده‌اند. این موج فزاینده‌ی ضد اروپامحوری در پی جنگ جهانی دوم آغاز شد؛ زمانی که در بحبوحه‌ی جنگ سرد، علوم اجتماعی، به‌ویژه جامعه‌شناسی، درگیر رقابتِ غرب سرمایه‌داری و بلوک شوروی بر سر «جهان سوم» شد. در نتیجه، مشغله‌ی آغازین جامعه‌شناسی، یعنی بررسی ماهیت و مسائل مربوط به «گذار» از «سنت» به «مدرنیته» در یک زمان‌مندی خاص و مجزای اروپایی، به جوامع پسااستعماری نیز تعمیم یافت. بین‌المللی شدن دغدغه‌های بنیادین جامعه‌شناسی بیان برنامه‌وار خود را در نظریه‌های «مدرنیزاسیون» و «توسعه» به‌مثابه اجزای کلیدی سیاست «مهار» شوروی از سوی غرب یافت.³⁴ از این رو، لبه‌ی اولین

³¹ Late-comer

³² Protectionism

³³ List, 1904; Selwyn, 2009 .

³⁴ Rostow, 1960

نقدهای اروپامحوری دانشگاهی متوجه جامعه‌شناسی کلاسیک و شیوه‌ی بازنمایی آن از سنت و مدرنیته به‌عنوان دو «سنخ ایده‌آل»³⁵ متضاد، و «نظام پارسونز»³⁶ به‌مثابه فضای اجتماعی خودبسنده‌ی آن‌ها بود.³⁷ نقدهای بعدی، به‌ویژه «نظریه وابستگی» و «نظام جهانی»، بر نحوه درونی کردن مشکلات «توسعه‌نیافتگی» از سوی «جامعه‌شناسی مدرنیزاسیون» و «جامعه‌شناسی توسعه» تمرکز یافت؛ درونی‌کردنی که پیامدهای «مبادله‌ی نابرابر» میان کشورهای «هسته‌ی» غربی و «پیرامون» غیرغربی را پنهان می‌ساخت.³⁸ علاوه بر این‌ها، جنبش‌های ضداستعماری در دهه‌های پایانی حیات امپریالیسم اروپایی شدت گرفتند و آن‌ها نیز نقدهای قدرتمندی از اروپامحوری تولید کردند که از رویکردهای نئومارکسیستی متأثر بودند و بعدها خود بر آن رویکردها تأثیر گذاشتند.³⁹

فروپاشی بلوک شرق و شتاب گرفتن جهانی‌شدن اقتصاد سرمایه‌داری، موج ضد اروپامحوری را تشدید کرد؛ چرا که فرایند جهانی‌شدن نه تنها منتهی شدن تاریخ به جهان مسطح اجتماعی اروپایی - یعنی همان مقصد غایت‌شناسی اروپامحور - را رقم نزد، بلکه در واقع مرزهای سیاسی-فرهنگی را ژرف‌تر ساخت و آتش رقابت میان دعاوی گوناگون بر سر مدرنیته و نسبت با آن را شعله‌وتر کرد.⁴⁰ تبلور نظری این وضعیت را میتوان در گفتمان‌های تأثیرگذار «برخورد تمدن‌ها» و «عروج آسیا» مشاهده کرد.⁴¹ با این همه، جهانی‌شدن پی‌تردید تغییری در گرانیگاه راهبردی گفتمان

³⁵ Ideal-type

³⁶ Parsonian system اشاره است به جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز.

³⁷ Bendix, 1967; Poggi, 1965

³⁸ Amin, 1974; Cardoso, 1979; Frank, 1966; Wallerstein, 1974

³⁹ Cabral, 1973; Césaire, 1972; Fanon, 1963; Shariati, 1979

⁴⁰ Archer, 1991

⁴¹ Huntington, 1996; Weiming, 2000

ضدیت با اروپامحوری ایجاد کرد. آماج اصلی امواج اولیه نقدهای اروپامحوری عمدتاً موانع بیرونی بر سر راه توسعه و مدرنیزاسیون داخلی در کشورهای جهان سوم و جوامع پسااستعماری بود؛ موانعی که این نقدها آنها را مستقیماً با امپریالیسم غربی مرتبط می‌دانستند. به بیان دیگر، آنها استراتژی‌های اروپامحور برای تحقق مدرنیزاسیون را به چالش می‌کشیدند، نه پیامد مورد انتظارشان از مدرنیزاسیون که همانا مدرنیته به سبک غرب بود. در تمایز با نقدهای پیشین، نقدهای متأخرتر خودِ مدرنیته را در کانون توجه خود قرار داده‌اند. بدین ترتیب، برخی به فرض‌های تاریخی و هنجاری اروپامحوری تاخته‌اند و برای مثال، نقش محوری استعمار غربی، و نیز سهم فکری، علمی و فناورانه‌ی جوامع و تمدن‌های شرقی در فرایند تشکیل مدرنیته اروپایی را برجسته کرده‌اند.⁴² گروهی دیگر بر سویه پیشبینی‌کننده‌ی اروپامحوری تمرکز کرده و بر شیوه‌های گوناگون مدرن بودن و مدرن شدن تأکید ورزیده‌اند.⁴³

در این میان، مارکسیسم جایگاه جالبی دارد. در طول «قرن بیستم کوتاه»، مارکسیسم به لحاظ سیاسی برای بسیاری از جنبش‌های کسب استقلال و توسعه ملی در جهان استعمارزده و جهان سوم الهام‌بخش بود. اما علیرغم مشاهدات تجربی تیزبینانه مارکس درباره تنوع تجربه‌های توسعه سرمایه‌داری در مناطق پیرامونی و خارج از اروپا⁴⁴، نظریه کلاسیک مارکسیستی نیز انتظار داشت که سرمایه‌داری غربی «جهانی به سان و سیمای خویش» بیافریند.⁴⁵ وقوع مکرر واگرایی میان این پیش‌بینی

⁴² Blaut, 1993; Frank, 1998; Hobson, 2004

⁴³ Appadurai, 1996; Eisenstadt, 2000; Therborn, 2003

⁴⁴ Anderson, 2010

⁴⁵ Marx, 1990: 91; Marx and Engels, 1985: 84

و واقعیت عینی گسترش سرمایه‌داری، در واقع یکی از دغدغه‌های اصلی مارکسیسم پس از مارکس بوده است.⁴⁶

با وجود غنای تاریخ اندیشه و عملِ ضداروپامحور، و علیرغم انباشت انتقادات، شواهد آشکار [در نقض مفروضات]، و تنش‌های منطقی [در گفتمان]، اروپامحوری همچنان در دانشگاه‌ها، در مراکز سیاست‌گذاری ملی و بین‌المللی، و در میان نخبگان و روشنفکران کشورهای غیرغربی «در حال توسعه» به اعمال نفوذ خود ادامه می‌دهد.⁴⁷ این نفوذ بی‌تردید به بُعد ایدئولوژیک اروپامحوری مرتبط است؛ بدین معنا که اروپامحوری خود تداوم‌بخش و در عین حال متکی بر سلطه جهانی چیدمان‌های غرب‌محور قدرت اقتصادی، فناورانه و نظامی است. همین امر توضیح می‌دهد که چرا چالش‌های غیرغربی به این چیدمان‌ها، برای مثال، جابه‌جاشدن استراتژیک کانون‌های تمرکز جهانی قدرت اقتصادی از غرب به کشورهای غیرغربی همچون چین، هند یا برزیل می‌تواند خودِ اروپامحوری را نیز بی‌ثبات کند. با این همه، ریشه دوام اروپامحوری به‌مثابه یک شیوه فکری را باید در پرتو محدودیت‌های نقدهای آن نیز جست. یکی از محدودیت‌های کلیدی نقدهای اروپامحوری این است که آن‌ها اغلب تبیین **مرحله‌ای** از فرایند توسعه را به شکلی نیم‌بند به چالش می‌کشند. این نکته به‌ویژه از آن‌رو حائز اهمیت است که فرض توسعه مرحله‌ای، اوج درهم‌آمیختگی فرض‌های تاریخی، پیش‌بینی‌کننده و هنجاری اروپامحوری است. این فرض مرحله‌ای مشتمل است بر مفهومی از مدرنیته به‌مثابه الگوی آرمانی (با

⁴⁶ Gramsci, 1988: ch. 2; Lenin, 1964; Zedong, 1967

⁴⁷ Friedman, 2006; Ganji, 2008; Jones, 2003: ix-xi; Landes, 2003; Sen, 1999

اروپا به عنوان نمونه مرجع، نظریه‌ای از تاریخ (توسعه مرحله‌ای)، و روش‌شناسی علوم اجتماعی مبتنی بر بررسی تطبیقی.⁴⁸

مهم‌ترین نمونه در این زمینه «پسااستعمارگرایی» است. پسااستعمارگرایی رویکردی چندشکلی است که الهام فکری، سیاسی و اخلاقی خود را از مبارزات ضداستعماری می‌گیرد؛ مبارزاتی که در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ به اوج موفقیت خود رسیدند. تمرکز اساسی پسااستعمارگرایی بر مسئله‌ی «مدرنیته استعماری»⁴⁹، یعنی تجربه‌ی مدرنیته در جوامع غیراروپایی تحت فشار اروپایی، است.⁵⁰ این دغدغه‌ی پسااستعماری از خلال دو بن‌مایه مرکب صورت‌بندی شده است: «تفاوت-مقاومت» و «هیبریدی-دوپهلویی». بن‌مایه نخست گرایش دارد به نوعی تعالی‌بخشی به یک «خود» اصیل و ناب به‌مثابه مبنای مقاومت در برابر «دیگری». بن‌مایه دوم، که در حال حاضر بن‌مایه‌ی غالب است، برعکس، ماهیتی ضدبنیان‌انگاری⁵¹ دارد که همه‌ی مرزها، چه معرفت‌شناختی و چه هستی‌شناختی، میان خود و دیگری، غرب و غیرغرب را مسئله‌مند می‌سازد. تنش بین این دو بن‌مایه، برخی از پسااستعمارگرایان را به نوسان میان این دو بن‌مایه واداشته⁵² و یا آنان را بر آن داشته که آن‌ها را به شکلی تاکتیکی آشتی دهند.⁵³ علاوه بر این، وزن نسبی این بن‌مایه‌ها در اندیشه‌ی پسااستعماری در طول زمان تغییر کرده است. اندیشمندان اولیه‌ی پسااستعماری بر «تفاوت فرهنگی» به‌مثابه مبنای ایدئولوژیک مبارزه‌ی ضداستعماری تمرکز داشتند؛ مبارزه‌ای که هدف آن طرد کامل «دیگری» غربی و

⁴⁸ Bhabra, 2007; Washbrook, 1997: 410; cf. Amin, 1989: x

⁴⁹ Colonial Modernity

⁵⁰ Dabashi, 2006: xi-xii; Guha, 1983

⁵¹ Anti-foundationalist

Selby, 2006 به‌کنید Said, 1993;⁵²

⁵³ Spivak 1993

بازیابی «خود» [غیرغربی] اصیل و کرامت بازیافته بود.⁵⁴ در کانون این دوره‌ی نخست نقدِ پسااستعماری، افشای همدستی اروپامحوری با پروژه‌های استعمارگرانه و امپریالیستی قرار داشت.⁵⁵ در مقابل، پسااستعمارگرایان متأخر تحت تأثیر پسااستخترگرایی بر شرایط آمیختگی⁵⁶ و دوپهلویی پسااستعماری تمرکز کرده‌اند تا شیوه‌هایی را روشن سازند که از خلال آن‌ها پراتیک‌های فرودستان، تحقق چشم‌انداز اروپامحورانه برای جوامع غیرغربی مبتنی بر تاریخ جهان‌شمول، تکین و تک‌زمان‌مند را برهم زده‌اند.⁵⁷

پسااستعمارگرایی در علوم اجتماعی بسیار تأثیرگذار بوده اما مورد نقدهای فزاینده‌ای نیز قرار گرفته است. یکی از انتقادات رایج این است که این پسااستعمارگرایی معمولاً از مفاهیم شی‌انگاران‌هی⁵⁸ فرهنگ و هویت استفاده می‌کند و زیرساخت‌های مادی امپریالیسم غرب را نادیده می‌گیرد و باعث تشنیت در صفوف نیروهای ضدامپریالیستی و فرودستان در مبارزه برای عدالت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌شود.⁵⁹ انتقاد دوم و محور اصلی این مقاله این است که پسااستعمارگرایی عمدتاً بر نقد اروپامحوری تمرکز دارد و از ارائه یا جستجوی نظریه‌ای جایگزین برای مدرنیته به‌عنوان بخشی از یک نظریه جامع اجتماعی اجتناب می‌کند. در واقع، «دیدگاه پسااستعماری در برابر تلاش برای اشکال عام توضیح اجتماعی مقاومت می‌کند».⁶⁰ البته این درست است که گرایش‌های اخیر

⁵⁴ Fanon, 1967; Hoskins, 1992; cf. Memmi, 1967

⁵⁵ Said, 1978

⁵⁶ Hybridity

⁵⁷ Bhabha, 1994; Spivak, 1994

⁵⁸ Reified

⁵⁹ Dirlilik, 2003; Goss, 1996; Majid, 2008; Parry, 2004

⁶⁰ Bhaba, 1994: 248

پسااستعماری چنان تئوریک شده‌اند که به دلیل انتزاع بیش از حد و گند ساختن لبه‌ی سیاسی نقد پسااستعماری مورد انتقاد قرار گرفته‌اند.⁶¹ با این حال، واقعیت این است که زبان نظری انتزاعی چیره در پسااستعمارگرایی معاصر بر تبیین نظری اجتماعیت‌های غیراروپایی متمرکز بوده و نه بر ساخت یک نظریه اجتماعی. به عبارت دیگر، از نظر تئوریک، پسااستعمارگرایی بر طراحی مفاهیم غیراروپامحور درباره ویژگی‌های خاص تجربه مدرنیته در جوامع غیراروپایی تمرکز کرده است. اما این مکتب، یک نظریه عام اجتماعی غیراتنوسنتریک ارائه نکرده است چرا که چنین کاری مستلزم برساخت انتزاع‌ها و ادعاهای کلی است که با اخلاق ضدجهان‌شمول پسااستعمارگرایی در تضاد است؛ اخلاقی که همانند پسااستخارگرایی، بر ناممکن بودن معرفت‌شناختی و نامطلوب بودن هنجاری هر تبیین فرانظری⁶² از امر اجتماعی تأکید می‌کند. این موضع لادریگرایانه شامل این ادعای بدیهی است که سوژه و موضوع مشروع نظریه در این مورد، «پاره» (فرهنگی) است، زیرا هیچ امر کلی یا جهان‌شمول (قابل شناخت) وجود ندارد.⁶³ نتیجه‌ی همراهی پسااستعمارگرایی با پسااستخارگرایی در رد نظریه اجتماعی عام، که آن را معادل جهان‌شمول‌گرایی همگون‌ساز می‌داند، تمرکز خودمحدودکننده بر حذف‌های گفتمانی «دیگری» در علوم اجتماعی بوده بدون آن که یک جایگزین نظری ایجابی ارائه کند.⁶⁴ این رویکرد حتی نقدهای تحلیلی‌ای پدید آورده که ناخواسته از روش‌های اروپامحور در فرآیندی بهره می‌گیرند که والرش‌تاین آن را «ضداروپامحوری اروپامحور» می‌نامد.⁶⁵ برای

⁶¹ Darby, 1997: 15-17

⁶² Metatheoretical

⁶³ مقایسه کنید با Chatterjee, 1993
⁶⁴ برای نمونه Gathii, 1999; Krishna, 2001

⁶⁵ Eurocentric anti-Eurocentrism

مثال، برخی از گرایش‌های ناسیونالیسم عرب و احیای اسلامی،⁶⁶ چنین گرایشی از خود نشان می‌دهند.⁶⁷ برای درک بهتر این پارادوکس، لازم است تاریخ نظری پسااستعمارگرایی و رابطه آن با پسااستعمارگرایی را دقیق‌تر بررسی کنیم.

تبارها و تضادهای پسااستعمارگرایی

دغدغه‌ها و گفتمان‌های نظری پسااستعمارگرایی همگام با «گسترش سیال» آن دچار بازآرایی و سوگیری مجدد شده‌اند.⁶⁸ با این حال، می‌توان در سطحی کلی، برخی مضامین مشترک در مرحله نخست شکل‌گیری پسااستعمارگرایی را شناسایی کرد. این مضامین شامل تحلیل پویایی‌ها و پیامدهای ستم استعماری، راهبردهای سیاسی جنبش‌های ضداستعماری، و ماهیت دولت پسااستعماری می‌شوند. این دغدغه‌ها در ابتدا از خلال به‌کارگیری انتقادی منابع نظری مارکسیستی بیان شدند.⁶⁹ ظهور پسااستعمارگرایی اما تأثیری عمیق بر پسااستعمارگرایی نهاد و سویی‌ی فرهنگی-گفتمانی آن را برجسته‌تر ساخت. این توالی تأثیرگذاری از آن جهت قابل تامل است، که می‌توان گفت پسااستعمارگرایی خود زاده شرایط پسااستعماری است.⁷⁰ در هر صورت، این تحول، در بستر شکست چپ و برآمدن پروژه نئولیبرال، فاصله نظری پسااستعمارگرایی با مارکسیسم را تعمیق و در نتیجه، آن را از بنیان‌های نظری و گرایش‌های سیاسی متفکران برجسته ضداستعماری چون سزر و فانون دور کرد.⁷¹

⁶⁶ Islamic revivalism

⁶⁷ مقایسه کنید با Al-Azm, 1984: 368–376

⁶⁸ Darby, 1997: 13; Jain and Singh, 2000: 13

⁶⁹ Ahmad, 1997: 365; Young, 2001: Introduction

⁷⁰ Ahluwalia, 2005

⁷¹ Lazarus, 2011; Loomba, 1998: 22–23; cf. Darby, 1997: 14–15

برای درک بهتر انکسار⁷² پسا ساختارگرایانه‌ی پسا استعمارگرایی، نیازمند بررسی اجمالی پسا ساختارگرایی هستیم. رویکردهای پسا ساختارگرایانه، تأثیر تعاملی متقابلاً بر سازنده‌گفتمان و قدرت بر سوژه (خود) را در کانون توجه قرار می‌دهند. این رویکردها سوژه را در معرض انکسار دیرین‌شناسانه، تبارشناسانه و واسازانه قرار داده و نشان می‌دهند که سوژه همواره و پیشاپیش از جایگاه‌هایی بیرون از خود، به گونه‌ای گفتمانی برساخته شده است. به عبارت دیگر از سوژه «مرکززدایی⁷³» می‌شود، بدین معنا که نشان داده می‌شود که سوژه نه خود بسنده است و نه خودزا. از این رو، از منظر پسا ساختارگرایی، تلقی تکین⁷⁴، خودمختار و جهان‌شمول بودن سوژه لاجرم مستلزم همگون‌سازی (خشونت‌بار) «دیگری» است؛ همان دیگری‌ای که در واقع، مرجع منفی (باز) ساختِ مداوم «خود» مدرن است.⁷⁵ طرفه آن‌که، این استدلال که در اصل ناظر بر سوژه مدرن اروپایی است، سپس به موضعی معرفت‌شناسانه تعمیم داده می‌شود که هرگونه ادعای جهان‌شمولی را هم از نظر تئوریک و هم از نظر هنجاری رد می‌کند. با این حال، نکته کلیدی این است که در اینجا جهان‌شمولی نه به عنوان وضعیتی با تأثیر جهانی، بلکه معادل همگونی تلقی می‌شود؛ تمایزی که در مباحث میان مدافعان جماعت‌گرایی⁷⁶ و جهان‌وطنی⁷⁷ در حوزه روابط بین‌الملل نیز از آن غفلت شده است.⁷⁸ همان‌گونه که در ادامه توضیح خواهیم داد، توجه به این تمایز برای درک محدودیت‌های نقد پسا استعمارگرایی از اروپامحوری اهمیت اساسی دارد. از این رو، پسا ساختارگرایی به‌طور راهبردی بر پرسشگری از الگو و ریتم اساساً

⁷² Inflection

⁷³ Decentring

⁷⁴ Unitary

⁷⁵ Foucault, 1967, 1979

⁷⁶ Communitarianism

⁷⁷ Cosmopolitanism

⁷⁸ برای مثال Beitz, 1979; Walzer, 1977

اروپایی توسعه تکیه دارد بی آنکه از منظر نظری، تحلیلی و سیاسی به هم‌زمانی آن با فرایندهای توسعه‌ای غیراروپایی توجه کند. به عبارت دیگر، رویکرد تعاملی پسا‌ساختارگرایی به شکل‌گیری و تغییر جامعه و سیاست مدرن اروپایی در مقابل بومی‌های توسعه‌ای فراروپایی در سطح روش‌شناختی عایق‌بندی می‌شود و بالعکس⁷⁹؛ محدودیتی نظری که در پسِ لحنِ فرهنگی‌گرایانه-ذات‌گرایانه‌ی⁸⁰ تحلیل‌های پسا‌ساختارگرایانه از تجربه‌های غیراروپایی مدرنیته نهفته است.⁸¹ حل این مشکل مستلزم جایگزینی درک غیرفعال-منقطع از فضا با تبیینی فعال-گسترش‌گراست؛ تبیینی که زمان‌محوری پسا‌ساختارگرایی در برابرش مقاومت می‌کند و جریان اصلی روابط بین‌الملل آن را شیء‌واره می‌سازد.⁸² این در واقع بدین معناست که «خودِ مدرن» و «دیگری سنتی» پسا‌ساختارگرایی هر دو سوژه‌هایی اروپایی‌اند که صرفاً در جایگاه‌های متفاوت در طول یک زمانمندی واحد جای گرفته‌اند؛ وضعیتی که از ویژگی‌های بارز اندیشه مدرن اروپایی است.⁸³ این حذف هرگونه بُعد فراروپایی از فرایند گفتمانی ساخت «خودِ مدرن اروپایی» را می‌توان هسته دغدغه نظری پسا‌استعمارگرایی دانست.⁸⁴ پسا‌استعمارگرایی در مواجهه با این خلأ، روش هرمنوتیکی پسا‌ساختارگرایی را به کار می‌گیرد اما جهت‌گیری لبه انتقادی آن را به سوی فضاهای فرهنگی جوامع (پسا)استعماری می‌چرخاند. این چرخش روش‌شناختی عرصه‌ای از اشکال فرهنگی و ساختارهای اجتماعی-سیاسی غیراروپایی را روشن می‌سازد که به گونه‌ای محوری در شکل‌گیری تاریخی «خودِ اروپایی» دخیل‌اند؛ این دخالت از

⁷⁹ Jabri, 2007a: 71

⁸⁰ Culturalist-essentialist

⁸¹ مقایسه کنید با Joseph, 2010

⁸² Ruggie, 1993; cf. Hom, 2010

⁸³ Jahn, 2000: 96

⁸⁴ Bhabha, 1994: 252; Jabri, 2007a: 69

خلال تبدیل شدن جوامع غیراروپایی به سوژه‌ای که اروپا از آن‌ها اعلام برائت می‌کند و/یا آن‌ها را مورد انقیاد «متمدن» سازانه قرار می‌دهد به وقوع می‌پیوندد.⁸⁵ از منظر پسااستعمارگرایی، این شیوه خود-ارتقادهنده از آگاهی فرهنگی است که مبنای معرفت‌شناسانه غرب برای دیدن و تعامل با «غیرغرب» قرار می‌گیرد؛ مبنایی که دائماً در گفتمان بازتولید می‌شود. خلاصه آنکه، در بنیادی‌ترین سطح، نقد پسااستعماری انسجام ساختاری، یگانگی سوژگی و دعاوی اخلاقی اتوبیوگرافی مدرنیته غربی را که غرب خود نوشته و به مثابه روایت بی‌بدیل مدرنیته تلقی می‌کند، به پرسش می‌کشد. متون کلاسیک این نقد را می‌توان در آثار ادوارد سعید، هومی بابا و گایاتری اسپیواک یافت؛ سه متفکری که به مثابه مثلث مقدس پسااستعمارگرایی شهرت دارند.⁸⁶

ادوارد سعید در اثر کلاسیک خود «شرق‌شناسی» استدلال می‌کند که در تخیل فرهنگی غرب، از «آیسخولوس تا مارکس»، یک دوگانگی هنجاری و فرهنگی میان «شرق» و «غرب» وجود دارد. او استدلال می‌نماید که این دوگانگی در روایت‌های (پسا) عصر روشنگری از تاریخ به‌ویژه برجسته است؛ در این روایت‌ها غرب، صرف‌نظر از تنوع اشکال رابطه‌اش با شرق، همواره برتر باقی می‌ماند. سعید این وضعیت را به نحوی شاید پارادوکسیکال پیامد تبعیت گفتمان و کارگزاران نهادی گفتمان از انگیزه‌های سیاسی متولیان غربی تولید دانش می‌داند.⁸⁷ هومی بابا از سعید (و آثار اولیه فانون) الهام می‌گیرد، اما از غفلت سعید نسبت به مقاومت فرودستان و دوگانه‌ی متصلب و متضاد شرق-غرب او انتقاد می‌کند.⁸⁸ هومی بابا استدلال می‌کند که هویت استعماری ذاتاً ناهمگون است؛ چراکه از کنش‌های مقاومتی فرودستان

⁸⁵ Said, 1978

⁸⁶ Young, نقل شده در Moore-Gilbert, 2003: 72

⁸⁷ Binder, 1988: 91

⁸⁸ Bhabha, 1994: 2

متأثر می‌شود.⁸⁹ او بدین‌سان با طرح مفهوم «ضلم‌درنیتِ پسااستعماری»⁹⁰ اروپامحوری را به چالش می‌کشد و استدلال می‌کند که «سوژه‌ها» در «میان‌بودگی» یا در فراروی از مجموع «مؤلفه‌های» تفاوت شکل می‌گیرند. در مقابل، گایتری اسپیواک نسبت به چنین تلاش‌هایی [یعنی شبیه تلاش بابا] برای بازنمایی مقاومت فرودستان به‌گونه‌ای بنیادی بدگمان است. وی با تکیه بر دریدا استدلال می‌کند که دوبهلویی خودواژگون ساز خصیصه ذاتی ترجمه‌ی میان‌فرهنگی گفتمان استعماری است و این دوبهلویی هرگونه «بازنمایی» مقاومت فرودستان، در معنای فلسفی بازآفرینی غیراین‌همانی، را مسئله‌مند می‌سازد.⁹¹ دلیل این امر از نظر اسپیواک این است که زبان قدرت، و به‌تبع آن زبان مقاومت، به شکلی بنیادی متأثر است از جهش‌ها و دگرگونی‌های ترجمانی و نیز انکسارها و انحرافات ایدئولوژیک که همواره بر متن گفتمان حک شده است.⁹² در این معنا، مرز‌نهایی کارکرد تفسیری مفاهیم مدرن خود سوژه استعماریست.

با وجود تفاوت‌های چشم‌گیر میان این سه جریان اصلی نظریه‌ی پسااستعماری، هر سه رابطه‌ای متناقض با مقوله‌ی امر جهان‌شمول دارند. از یک سو، آن‌ها وضعیت هستی‌شناختی تفاوت را مبنای [نقد] واسازانه‌ی خود از اندیشه‌ی مدرن اروپایی به مثابه‌ی گونه‌ای از «اتنوسنتریزم» (اروپایی) که به آن نسبت جهان‌شمول بودن داده شده، قرار می‌دهند؛ و از سوی دیگر، به‌درستی بر اهمیت و موضوعیت جهانی مفاهیم کلیدی اندیشه‌ی اروپایی و دلالت‌های عینی آن‌ها صحه می‌گذارند، چراکه این مفاهیم و دلالت‌های انضمامی آن‌ها شاکله و حتی مبنای همه‌ی

⁸⁹ Bhabha, 1994: 2

⁹⁰ Bhabha, 1994: 252, و سراسر متن

⁹¹ Spivak, 1994: 70

⁹² Spivak, 1994: 67–69, و سراسر متن

پدیده‌ها و مباحث عمده‌ی مربوط به مدرنیته، از جمله سیاست و فرهنگِ (پسا)استعماری، هستند. بی‌تردید، داشتن اهمیت جهانی خاصیت ذاتی این مفاهیم اروپایی نیست. پذیرفتن چنین فرضی به مثابه‌ی شرکت در بازتولید خودفریبی و فریب دادنِ اروپامحورانه است. این اهمیت جهانی، حاصلِ شکل به لحاظ تاریخی خاص و به لحاظ جهانی هژمونیک قدرتِ مادّی اروپایی مدرن است که این مفاهیم در آن ریشه دارند و به آن بیان نظری، سیاسی و، مهم‌تر از همه، اعتبار جهان‌شمول می‌بخشند. اما از این‌ها مهم‌تر، هر سه رویکرد نظری پسااستعمارگرا از راهبردی روش‌شناختی استفاده می‌کنند که نه تماماً درونِ فضاها‌ی فرهنگی غیرغربی و نه بیرون از آن‌ها، بلکه در خط تماس میانِ غرب و غیرغرب عمل می‌کند. این موضع روش‌شناختی مستلزم و مبنای یک چارچوب نظری است که حیطه شمولش فراتر از اجزا [یا مولفه‌های منفرد] است و از محدودیت‌های معرفت‌شناختی ناشی از «سیاست جغرافیا» و «سیاست بدن» که به‌زعم پسااستعمارگرایی، دانشمندان را در سطح هستی‌شناختی مقید می‌سازد، عبور می‌کند.⁹³

رفع این تنش، به لحاظ منطقی، نیازمند چفت‌شدن نظریه و روش در قبال مقوله‌ی امرِ جهان‌شمول است. اما پسااستعمارگرایی از تلاش برای ایجاد یک چنین هماهنگی بین نظریه و روش پرهیز می‌کند زیرا امرِ جهان‌شمول را با همگونی همسان می‌انگارد و آن را موتور ایدئولوژیک و عنصر مرکزی (نو)استعمارگرایی غربی تلقی کرده و محکوم می‌کند. با این‌همه، این اعلام برائت نظری از مفهوم امرِ جهان‌شمول، خود مبتنی بر پذیرش غیر انتقادی و پیشینی تبیین شیء‌واره‌ی اروپامحوری از امرِ جهان‌شمول به عنوان پدیده‌ای قائم به ذات و به لحاظ درونی همگون است.

⁹³ Mignolo, 2009: 162

هم‌ارزسازی نابه‌جای امر جهان‌شمول و همگونی درونی زمانی آشکارتر می‌شود که به سازوکار ویژه‌ای بنگریم که از خلال آن اروپا محوری مقوله‌ی امر جهان‌شمول را می‌سازد. این سازوکار مشتمل بر درونی‌سازی و جهانی‌سازی هم‌زمان یک دگرگونی کیفی تاریخی-اجتماعی در اروپا، یعنی تبلور شیوه زندگی سرمایه‌دارانه، است. به لحاظ روش‌شناختی، این سازوکار مستلزم مستولی کردن فضا بر زمان از طریق یک راهبرد نظری دولایه است: فرایندهای توسعه درونی فضاهای فرهنگی و سیاسی متفاوت به لحاظ مفهومی از همدیگر جدا می‌گردند و هم‌زمان در داخل یک زمان‌مندی انتزاعی و جهان‌شمول که از تاریخ درونی انضمامی یک فضای جغرافیایی-فرهنگی خاص، یعنی اروپا، مشتق شده، تعبیه می‌شوند.⁹⁴ نظریه پسااستعماری بخش نخست این سازوکار دولایه نظری را با قدرت به چالش کشیده است، بی‌آنکه به‌طور جدی به بخش دوم بپردازد؛ زیرا پرداختن بدان مستلزم پذیرش رسمی یک رویکرد نظری گل‌گراست که با خصومت نظریه پسااستعماری نسبت به مقوله‌ی امر جهان‌شمول و نظریه عام ناسازگار است.

محلی‌بودگی محلی کردن اروپا

کتاب محلی کردن اروپا نوشته دیپش چاکرابارتی یک تلاش مهم پسااستعمارگراییانه برای رقیق کردن تنش ذکر شده در بالا بین روش و نظریه در پسااستعمارگرایی است. کتاب بر آن است تا مبانی مفهومی تبیین سرمایه‌داری را به مثابه‌ی پدیده‌ای جهان‌شمول و ناهمگون فراهم کند. حرکت راهبردی چاکرابارتی تقطیر و تبیین دو تاریخ متفاوت اما درهم‌تنیده از سرمایه از درون آثار مارکس

⁹⁴ برای مثال Landes, 2003; Weber, 1992

است.⁹⁵ «تاریخ ۱» به «وجود» یا «منطق ساختاری» سرمایه اشاره دارد که شامل «گذشته‌ای است که خود سرمایه آن را به مثابه‌ی پیش‌شرط خویش قرار می‌دهد»، مانند کار آزاد. در مقابل، «تاریخ ۲» دلالت دارد بر «شدن» سرمایه یا «فرایند تاریخی‌ای که در و از خلال آن، پیش‌فرض‌های منطقی وجود سرمایه تحقق می‌یابند». بنابراین، تاریخ ۲ شامل گذشته‌ای است که طی آن سرمایه با عناصرش به‌منزله اشکال منطقی خودبرنهادی فرایند زندگی‌اش برخورد نمی‌کند. این عناصر شامل ویژگی‌هایی‌اند که «به حامل انسانی نیروی کار امکان می‌دهند شیوه‌هایی از بودن در جهان را به منصفه ظهور رسانند که صرفاً به معنای حامل نیروی کار بودن نیست». این ویژگی‌ها «تا حدی در عادت‌های بدنی فرد، در کنش‌های جمعی ناخودآگاه، و در واکنش‌های غریزی فرد در معنای داشتن رابطه با اشیاء و با سایر انسان‌ها در یک محیط معین و به مثابه‌ی انسان تجسم یافته‌اند». به‌طور خلاصه، این عناصر به تنوع حساسیت‌ها و کنش‌های فرهنگی انسانی مربوط می‌شوند. نکته کلیدی این است که در استدلال چاکربارتی منطق ساختاری سرمایه در پی فراروی از عناصر تاریخ ۲ است. اما در برابر مقاومت آن‌ها، تنها موفق می‌شود آن‌ها را فرودست سازد و در مقام بیرون‌بودگی متصل قرار دهد. از این رو، عناصر حل شده تاریخ ۲ «در درون سرمایه رسوب کرده و جریان منطقی درونی آن را مختل و منقطع می‌سازند». آن‌ها پیوسته به گذشته اشاره می‌کنند تا امکان وجود اشکال دیگر بازتولید اجتماعی را در آینده یادآوری کنند. این عناصر یک فضای زنده تفاوت را شکل می‌دهند که حامل طیفی از ژست‌ها، از مخالفت تا بی‌طرفی، است. این فضای زنده تفاوت، درونی جهان‌شمولی سرمایه، و به تبع آن، از عناصر شاکله‌ی مدرنیته است.

⁹⁵ مک‌کارتی بحث جالبی درباره‌ی درهم‌تنیدگی مادی بُعد فرهنگی/ذهنی هژمونی در کالاهای فیزیکی ارائه می‌دهد (2011, McCarthy).

چاکرabortی این ایده‌ی ناهمگونی عام مدرنیته را از رهگذر شمول مفهوم دریدایی «رد»⁹⁶ به مفهوم «کالا» به تصویر می‌کشد. پدید آمدن کالا مستلزم «ترجمه‌ی/گذار از کثرتی از زمان‌مندی‌های گوناگون و چه‌بسا نامتجانسی [کار انضمامی] به زمان همگن کار انتزاعی است».⁹⁷ اما چاکرabortی به تأسی از مارکس تأکید می‌کند که کار انضمامی نه محتوایی «ذاتی» بلکه «اجتماعی» است، و از این رو هم «زنده» است و هم از حیث مکانی متکثر. به مثابه‌ی یک پدیده‌ی اجتماعی و زنده، کار انضمامی در برابر تلاش «مستبدانه»⁹⁸ سرمایه برای منتزع کردن این کار از بافت‌های اجتماعی-فرهنگی از پیش موجود که در آن‌ها تعبیه شده مقاومت می‌ورزد؛ انتزاعی که خود شرط لازم تعمیم یافتن مبادله‌ی کالایی و در نتیجه وجود شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه است. این وضعیت پدیدآورنده‌ی نبردی دائمی میان کار انضمامی و کار انتزاعی در درون کالا است. این نبرد سرانجامی قطعی ندارد، در این معنا که کار انضمامی درون کالا به مثابه مفهومی جهان‌شمول محصور می‌شود اما توسط آن هضم نمی‌شود. نتیجه‌ی این وضعیت، به‌زعم چاکرabortی، ساخته شدن یک رد [نشان] از «خاطره» کار انضمامی درون کالا است که در اتصالی فرودستانه اما مقاومت‌ورزانه به کار انتزاعی به زندگی ادامه می‌دهد.⁹⁹ «رد» کار انضمامی است که کالا را در هر مصداق یافتن یا گسترش مکانی سرمایه، هم متفاوت و هم خاص می‌سازد و هم در نسبت با خود فرایند گسترش سرمایه جهان‌شمول. بدین‌سان، چاکرabortی مدعی است که قرائتی از مارکس ارائه می‌کند که در آن، «خود مفهوم «سرمایه» به میدانی بدل

⁹⁶ Trace

⁹⁷ Chakrabarty, 2008: 92

⁹⁸ Chakrabarty, 2008: 58

⁹⁹ از این که کاربرد اصطلاحاتی چون «پیشامدرن» یا «دیرآمده» و نظایر آن واجد نوعی گرایش غایتمدارانه است آگاهم. با این‌همه، «گریز از این امر در هر نوع دوره‌بندی‌ای که استدلالی باشد و نه صرفاً مکانیکی، ناممکن است» (Subrahmanyam, 2005: 4).

می‌شود که در آن، تاریخ جهان‌شمول سرمایه و سیاستِ تعلق انسانی می‌توانند یکدیگر را منقطع یا مختل کنند.¹⁰⁰ این «حفظ هم‌زمانِ مارکس و تفاوت»¹⁰¹ به چاکرabortی این امکان را می‌دهد تا مدرنیته‌ی سیاسی و مقولاتِ همبسته‌ی آن چون جامعه‌ی مدنی، تمایزِ حوزه‌ی عمومی و خصوصی، دولت، شهروندی و نظایر آن‌ها را هم‌زمان هم جهان‌شمول و هم ناهمگن تبیین نظری کند.

«محلی‌سازی اروپا» تلاشی مهم برای بازنظریه‌پردازی مدرنیته‌ی سرمایه‌دارانه به منظور فاصله‌گرفتن از جهان‌شمول‌گرایی همگون و نسبی‌گرایی فرهنگی است. با این حال، این رویکرد دست‌کم از سه جهت همچنان در برابر نقد نظری آسیب‌پذیر می‌ماند. نخست، تصورِ چاکرabortی از مدرنیزاسیون به مثابه‌ی فرایندِ یک‌سویه‌ی «ترجمه‌ای نیمه‌شفاف» از کارِ انضمامی، پوشش‌های پیچیده‌ی ناهمگونی جهان‌شمولِ مدرنیته را به شیوه عمل سرمایه فرو می‌کاهد. می‌توان استدلال کرد که این امر، دست‌کم تا حدی، از تمرکز انحصاری او بر تجربه‌ی یک کشورِ واحدِ غیراروپایی که به‌طور رسمی توسط دولتی سرمایه‌دار [بریتانیا] استعمار شده بود، یعنی هند، ناشی شده است. چنین تمرکزی به کیدر سازی نظری سویه‌های مهمی از دگرگونی اجتماعی مدرن در جوامع غیراروپایی‌ای — نظیر روسیه، چین، ژاپن و ایران — که استقلالِ (رسمی) خود را حفظ کردند می‌انجامد، چرا که در چنین کشورهایی، مواجهه‌ی کارِ انتزاعی و کارِ انضمامی — به قولِ چاکرabortی — به واسطه‌ی ژئوپلیتیکِ دولت‌های (رسماً) مستقل میانجی‌گری می‌شود و اغلب نیز از آن فراتعین می‌یابد. در اینجا، صورت، محتوا و پیامدهای ناهمگونی از ظرفیتِ مفهومیِ رویکردِ سرمایه‌محورِ چاکرabortی فراتر می‌روند. ایران نمونه‌ای مهم در این زمینه است. انقلاب مشروطه و

¹⁰⁰ Chakrabarty, 2008: 70

¹⁰¹ Chakrabarty, 2008: 95

انقلاب ۵۷ مواردی از مدرنیته‌ی ناهمگون پدید آوردند که در آن‌ها شکل معکوس سلسله‌مراتبی که چاکربارتی میان اشکال سرمایه‌دارانه و غیرسرمایه‌دارانه قائل است تحقق یافت. انقلاب مشروطه مجلسی را برقرار کرد که منطق مدرن و کارکرد انضمامی‌اش تابع منطق پیشامدرن یک صورت‌بندی اجتماعی غیرسرمایه‌دارانه بود که از حیث سیاسی بر آن تحمیل شده بود.¹⁰² به‌همین‌سان، انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ به ساختاری سیاسی انجامید که در آن حاکمیت‌های دینی و مردمی مدرن با یکدیگر ترکیب شدند؛ اما این اولی بود که دومی را به زائده‌ی شورشی خود فروکاست.¹⁰³ جووانی اریگی نیز استدلالی مشابه درباره‌ی نقش مهم چندین ویژگی امپراتوری‌های پیشامدرن در شکل‌گیری، گسترش و استعلا‌ی کنونی نظام مدرن میان-دولتی¹⁰⁴ مطرح می‌کند.¹⁰⁵

دوم آن‌که، و در پیوند با نکته‌ی پیشین، ردی از هگل‌گرایی به شکل شگفت‌انگیز در استدلال ضد‌هگلی چاکربارتی آشکار است. زیرا در عمل، چاکربارتی زیست‌جهان‌های غیراروپایی را به‌منزله‌ی نشانه‌های به جا مانده‌ی مقاومی (باز) برمی‌سازد که در نهایت نسبت به منطق و مسیر مدرنیته منفعل‌اند. به بیان دیگر، اگرچه نزد چاکربارتی سرمایه به‌نحوی ناهمگون جهان‌شمول است، جهان‌شمولی آن از حیث ساختاری—و حتی کارکردی—نسبت به مؤلفه‌های متمایز قوام ناهمگون خود بی‌اعتناست. این بدان معناست که چاکربارتی شکل‌گیری اصطکاک‌آمیز و ناهمانند نهادها و رویه‌های سرمایه‌داری جهانی را مقوم نموده‌ای غیراروپایی مدرنیته سرمایه‌دارانه می‌داند، اما هرگونه ظرفیت (باز) قوام‌بخش آن‌ها را

¹⁰² Matin, 2012

¹⁰³ Matin, 2013

¹⁰⁴ Inter-state

¹⁰⁵ Arrighi, 2002: 42

نسبت به مدرنیته اروپا-محور انکار می‌کند.¹⁰⁶ بدین ترتیب، عاملیتِ دگرگون‌سازِ جهان به اروپا واگذار می‌شود، آن هم به مثابه‌ی محرکِ نخستین نامتحرک. حال آن که از منظر تاریخی، دگرگونی‌های اساسی بازسامان‌دهنده‌ی جهان در جوامع غیراروپایی و به دست آن‌ها رخ داده است. پدیده‌ی «سوسیالیسم دولتی» در روسیه و «سوسیالیسم بازاری» در چین تنها دو نمونه از این دست‌اند. از این رو، در کتاب **محلی‌سازی اروپا**، تاریخ‌های فرودست صرفاً به «شیوه‌ای خاص از زیستن در مدرنیته، و تقریباً به منطقه‌ای امن در دل سرمایه‌داری» فروکاسته می‌شوند.¹⁰⁷ حاشیه‌ها شنیده و دیده می‌شوند، بی‌آنکه حاشیه‌بودن‌شان هرگز پایان یابد.

سوم، و از همه مهم‌تر، آن که چاکرابطی خصلتِ ناهمگونِ جهان‌شمولی سرمایه را از مقاومتِ کارِ انضمامی در برابر ترجمه‌شدن به «کارِ انتزاعی» استنتاج می‌کند. از این رو، استدلالِ او هم کالا و هم کارِ انتزاعی را مفروض می‌گیرد. این استدلال نه به تبیینِ تبلورِ نخستینِ کارِ انتزاعی (و در نتیجه سرمایه) در اروپا می‌پردازد و نه حتی آن را موضوعِ بحث قرار می‌دهد؛ آن هم در شرایطی که در اروپا — همانند سایر نقاط جهان — نمونه‌های متکثر و متمایزی از کارِ عینی غالب بودند. واضح است که منطقِ استدلالِ چاکرابطی نسبت دادنِ خاصیتِ خودجهان‌شمول‌ساز به یک نمونه‌ی معین (اروپایی) از کارِ انضمامی را منتفی می‌سازد، در غیر این صورت امکانِ نظریِ دگرگونیِ درون‌ماندگارِ کارِ انضمامی به کارِ انتزاعی مجاز شمرده خواهد شد، امری که به گونه‌ای پارادوکسیکال فرض مرحله‌ای اروپا‌محوری [در رابطه با پیدایش مدرنیته] را — که چاکرابطی خود آن را آشکارا رد می‌کند — تأیید می‌کند. افزون بر این، چنین نسبتی تمایز میان کارِ انضمامی و کارِ انتزاعی را محو می‌کند؛ تمایزی که اصطکاکِ مداوم آن

¹⁰⁶ Blaney and Inayatullah, 2010: 169

¹⁰⁷ Skaria, 2009: 57 نقل شده در

بنیان به چالش کشیدن «تاریخ‌گرایی» «مدل‌گذار» قدیم از سوی چاکرابطی است. از این رو، چاکرابطی از حیث نظری در برابر پرسش محوری قدرت خاموش می‌ماند: این که چرا و چگونه یک صورت اجتماعی خاص اروپایی واجد تأثیر جهان‌شمول شده است.¹⁰⁸ به بیان دیگر، او در نهایت مفروضات تاریخی و هنجاری اروپامحوری را به چالش نمی‌کشد. از این حیث، رویکرد چاکرابطی با گرایش عام نظریه‌ی پسااستعماری هم‌سو است؛ گرایشی که بر «خاص‌بودگی» هر مورد واحد از مواجهه‌ی تفاوت‌های فرهنگی تمرکز می‌کند و از فرایندهای تمایزپایی فرهنگی-توسعه‌ای غفلت می‌ورزد.¹⁰⁹ اما برای آن که اروپا به راستی محلی‌سازی شود، یک نظریه‌ی اجتماعی عام—و نه صرفاً نظریه‌ای درباره‌ی مدرنیته—مورد نیاز است؛ نظریه‌ای که از پدیدارشناسی صرف گسترش سرمایه فراتر رود و خود سرمایه را به مثابه‌ی محصول کثرت تعاملی امر اجتماعی درک کند.

با این حال، می‌توان نکته‌ای مهم و روشن‌گر از کتاب **محلی کردن اروپا** استخراج کرد: وجود مقوله‌ی «امر جهان‌شمول» برای پیشبرد یک نقد قاطع اروپامحوری اجتناب‌ناپذیر است. به جای طرد یا نفی صرف این مقوله، باید آن را از تبیین اروپامحورانه‌ی آن رها کرد، تبیینی که آن را به منزله‌ی محصول و خصیصه‌ی درون‌ماندگار یک فضای جغرافیایی-اجتماعی تکین و مرزبندی‌شده در نظر می‌گیرد که پس از وقوع، به شکل پسینی به سراسر جهان گسترش می‌یابد. چرا که منطق استدلال خود چاکرابطی نیز القا می‌کند که «امر جهان‌شمول» باید همچون خصیصه‌ی برآینده‌ی شکلی از اجتماعیت درک شود که به شکلی بین‌المللی تکوین یافته و به شکلی تعاملی ناهمگون است.

¹⁰⁸ Lazarus, 2011: 23

¹⁰⁹ Dirlik, 1994; Parry, 2004: 6

توسعه‌ی ناموزون و مرکب: امر جهان‌شمول به مثابه‌ی ناهمگونی

تعاملی

این بازصورت‌بندی انتقادی از امر جهان‌شمول که در ساختار و تأثیرات خود به گونه‌ای تعاملی ناهمگون است، ویژگی بنیادین ایده‌ی توسعه‌ی ناموزون و مرکب لئون تروتسکی است. در این بخش، این ویژگی توسعه ناموزون و مرکب را از طریق مقایسه آن با مقوله‌ی امر جهان‌شمول در اندیشه‌ی هگل، آن گونه که وی در «مقدمه‌ای بر درسگفتارهایی در باب فلسفه‌ی تاریخ جهان»¹¹⁰ (که از این پس «مقدمه» نامیده می‌شود) شرح می‌دهد، بسط می‌دهم. دلیل اصلی انتخاب «مقدمه» هگل برای این منظور این است که این متن جایگاهی الگووار¹¹¹ در تبیین‌های اروپامحور از شکل‌گیری و گسترش مدرنیته دارد. در واقع، «مقدمه» به روشنی تمامی چهار فرض کلیدی اروپامحوری را که در ابتدای این مقاله برشمرده شدند، در بر دارد و تأیید می‌کند. این ویژگی «مقدمه» آن را به مرجع کلیدی بسیاری از منتقدان پسااستعماری تبدیل کرده است¹¹² و به همین دلیل هم مخاطبی ایده‌آل برای استدلال من در باره محدودیت‌های نظریه‌ی پسااستعماری است. معرفی دقیق «مقدمه» و جایگاه آن در مجموعه‌ی آثار هگل و اندیشه‌ی اروپایی، ورای حیطه و هدف این مقاله است. هدف اصلی من در آنچه در ادامه می‌آید، صرفاً برجسته کردن روش درون‌محور هگل در بر ساخت مقوله‌ی امر جهان‌شمول است و این که چگونه این روش ضرورتاً به آن ماهیتی همگون و همگون‌ساز می‌بخشد. از این رهگذر، قصد دارم نشان دهم که ویژگی همگونی (اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی) ذاتی مقوله‌ی امر

¹¹⁰ Hegel GWF (1975) *Lectures on the Philosophy of World History*, Cambridge: Cambridge University Press.

¹¹¹ Paradigmatic

¹¹² برای مثال 5، Blaney and Inayatullah, 2010: ch.

جهان‌شمول به خودی خود نیست، بلکه نتیجه‌ی شیوه درون‌محور بر ساخت آن است.

مقوله‌ی امر جهان‌شمول در «مقدمه» طوری تبیین و به کار گرفته می‌شود که آن را هم‌زمان به مبنا و مقصد تاریخ بدل می‌سازد. در «مقدمه» امر جهان‌شمول، وضعیت کاملاً توسعه‌یافته‌ی تحقق آزادی بشر به مثابه‌ی واقعیت خودآگاهی خرد است. این وضعیت زمانی رخ می‌دهد که خرد، یا روح، یا آگاهی خردمند (هگل این مفاهیم را به شکلی جایگزین‌پذیر به کار می‌گیرد) می‌تواند خویش را مورد مذاقه قرار دهد و درک کند. این ظرفیت برای خودفهمی از طریق مذاقه در خود از خلال خود-فراروی¹¹³ کسب می‌شود. «خود» در اینجا وجود بلافصل یا حادث¹¹⁴ است، یا به عبارتی، خاص بودگی متعین. برای هگل، روح تنها زمانی می‌تواند خود را بشناسد که از خود فرارود و خویشتن را از موقعیتی بنگرد که از محدودیت‌های خاص بودگی‌اش رها گشته. هنگامی که این فراروی از خود (در اندیشه) رخ می‌دهد، خرد برای خود یک سکوی تاریخی برتر فراهم می‌آورد که از روی آن می‌تواند ویژگی‌هایی که ذاتی و مختص وجود تعین‌یافته‌اش هستند را از آن‌هایی که چنین نیستند متمایز کند. ویژگی‌های دسته دوم [یعنی آن‌هایی که خاص نیستند] واجد قابلیت منزع شدن و کسب خاصیت جهان‌شمول بودن را دارند. با این حال، این جهان‌شمول شدن در اصل عبارت است از فعلیت بخشیدن به کیفیتی از پیش موجود اما نهفته. در عین حال، این فرایند تدریجی و مرحله‌ای نیز هست و به شکلی واضح گستره‌های جهت‌مند زمانی (پیشامدرن به مدرن) و جغرافیایی (شرق به غرب) دارد. از این رو، این فرایند محتوا و بیان تاریخ جهان را شکل می‌دهد؛ تاریخی که بنا به نظر هگل «صورت و

¹¹³ Aufhebung

¹¹⁴ Immediacy or contingency of existence

تحقیقِ خرد» است. این تاریخ «ثبِتِ کوشش‌های روح است برای کسبِ دانش از آنچه که فی نفسه است».¹¹⁵ اوجِ این خودآگاهی، درکِ فزاینده این واقعیت است که «همه‌ی انسان‌ها آزادند».¹¹⁶

آنچه در این میان مهم است این است که در روایتِ هگل، محل‌های انضمامی و حاملانِ واقعی این خودآگاهی فزاینده و مترقی خرد، «ملت‌ها» هستند.¹¹⁷ انواعِ گوناگونِ روحِ ملی زمان‌مندی‌های مرحله‌ای متفاوتی [از تاریخ] را نشان می‌دهند که هر یک با یک پیکربندی¹¹⁸ به لحاظ فضایی محصور و محلی متناظر هستند. هگل قائل به این است که در هر عصر یک ملت وجود دارد که روحِ زمانه در اصلِ آن تجسد می‌یابد.¹¹⁹ از این‌رو، منزلتِ جهان‌شمولِ یک ملت — که به طور استراتژیک بر اساس دولتِ آن ملت فهمیده می‌شود — مویدِ دستیابی آن ملت به خودآگاهی کامل است؛ یعنی دریافت این حقیقت که آزادی انسان امری جهان‌شمول است. از نظر هگل، چنین ملتی ضرورتاً بر ملت‌هایی که درجاتِ پایین‌تری از خودآگاهی را بروز می‌دهند، برترست.

آنچه می‌خواهم در روایتِ هگل برجسته کنم، خصلتِ درون‌ماندگارِ خودآگاهی خرد به مثابه امرِ جهان‌شمول است، چرا که این فرایند خودآگاهی در درون و از خلالِ یک ملتِ معین صورت می‌گیرد. هگل در این خصوص صریح است: «[ملت] مراحلِ گوناگونِ تکامل را همچون یک کلِ واحد طی می‌کند و هویتِ فردی خویش را حفظ می‌کند ... دست‌کم تا آن نقطه‌ای که روحِ آن وارد مرحله‌ی

¹¹⁵ Hegel, 1975: 54

¹¹⁶ Hegel, 1975: 28

¹¹⁷ Hegel, 1975: 28

¹¹⁸ Gestaltung

¹¹⁹ Hegel, 1975: 54

جهان شمول خود می‌شود».¹²⁰ به همین سان، هگل تصریح می‌کند که «روح متعین ملی چیزی جز یک فرد واحد در جریان تاریخ جهان نیست».¹²¹ البته در طرح کلان هگل از تاریخ جهان، نوعی ارتباط و درهم‌تنیدگی نیز وجود دارد. اما نزد هگل، تاریخ جهان به مثابه کل نامشروط، در واقع رابطه‌ای خودارجاع‌گر با ملت‌ها (به مثابه اجزای خود) برقرار می‌کند. از این رو، نزد هگل جنگ، که شاید فعال‌ترین شکل ارتباط میان «ملت‌ها» باشد، در اساس سنج‌های است از درجه‌ی تحقق فرایند خودجهان‌شمول سازِ خرد که در دولت تجسم یافته و دولت نیز به نوبه‌ی خود «سلامت اخلاقی ملت» را نمایندگی می‌کند.¹²² علاوه بر این، نزد هگل نابرابری اهمیت ملت‌های مختلف به لحاظ جایگاه‌شان در تاریخ جهان ناشی از سطح متفاوت فعالیت و پیشرفت روح یا آگاهی خردمند (تاریخ جهان) در فرایند خودتحقق‌بخشی آن در درون هر یک از ملت‌ها است. بنابراین، ملت‌ها در روابط تعاملی متقارن با یکدیگر درگیر نیستند، و در عین حال رابطه‌ی آن‌ها با تاریخ جهان یک‌جانبه و تک‌خطی است. پیوندهای منفعلانه‌ی آن‌ها صرفاً رسانه‌ای را می‌سازد که تاریخ جهان از خلال آن از یک کانون ترقی تاریخی به کانونی دیگر حرکت می‌کند؛ حرکتی که در اساس، فرایندی خودمختار از خودآگاهی است. به بیان دیگر، در معنای جهان‌تاریخی، روابط میان اجزاء از حیث هستی‌شناختی در مرتبه‌ای فروتر از رابطه‌ی اجزاء با کل قرار می‌گیرند. بر این اساس، هگل استعمار را به مثابه‌ی راه حل تناقضات «درونی» جامعه‌ی مدنی (اروپایی) توجیه می‌کند: هگل مردمان مستعمره و استعمارپذیر را به بیرون از تاریخ جابه‌جا می‌کند و آن‌ها را به مثابه‌ی «نقطه‌ی صفر»

¹²⁰ Hegel, 1975: 62

¹²¹ Hegel, 1975: 62

Smith, 1983: 625; Hegel, 1991: §324; ¹²²

تاریخ تبیین می‌کند تا جامعه‌ی مدنی مدرن (اروپایی) به محل خودآگاهی خرد و «اوج» تاریخ و جهان‌شمولیت بدل شود.¹²³

این وضعیت حاوی یک پیام دوگانه مهم در رابطه با مقولۀ «امرِ جهان‌شمول» در فلسفه‌ی هگل است. نخست، «امرِ جهان‌شمول» اصلی پیشینی است که در درجات مختلفی از نهفتگی در میان ملت‌های گوناگون وجود دارد و از این رو می‌توان ملت‌ها را اجزای یک کل واحد تلقی کرد. در نتیجه، و به شکلی کاملاً منطقی، فعلیت‌یافتن این اصلِ نهفته، یعنی گذار از «بودن در خود» به «شدن برای خود» — که برای هگل هدف و غایت تمام تاریخ جهان است — نمی‌تواند پیامدهایی متمایز و متکثر پدید آورد. به عبارت دیگر، کثرت متنوع صرفاً به‌مثابۀ‌ی وضعیتی انفعالی در نسبت با فعالیت‌های بازتولیدکننده‌ای فرض می‌شود که در درون هر یک از اجزای این کثرت متنوع روی می‌دهد. این خصلت انفعالی کثرت متنوع در رابطه با پیامدِ نهایی و جهان‌شمولِ این فعالیت‌ها هم صادق است. بدین ترتیب، هگل تبیینی کاملاً غایت‌مند و خودبنیادانگار از تاریخ ارائه می‌کند. در ادامه این بخش می‌کوشم نشان دهم که ایدۀ «توسعه ناموزون و مرکب» تروتسکی هر دو خصلت تبیین تاریخ نزد هگل را به چالش می‌کشد و مبنایی نظری برای بدیلی رادیکال برای تلقی اروپامحور از امرِ جهان‌شمول به‌مثابۀ‌ی مفهومی غایت‌مند و به شکلی منفعلانه همگن عرضه می‌کند. بحث من پیرامون تروتسکی که در ادامه می‌آید از ادبیات تازه و رو به رشدِ مربوط به «توسعه ناموزون و مرکب» در حوزه روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی تاریخی بهره می‌گیرد.

¹²³ Blaney and Inayatullah, 2010: 124–133

در کتاب **تاریخ انقلاب روسیه (۱۹۸۵)**، تروتسکی منسجم‌ترین صورت‌بندی ایده‌ی «توسعه‌ی ناموزون و مرکب» را ارائه می‌کند. تروتسکی با یک گزاره‌ی بنیادین آغاز می‌کند: «ناموزونی عام‌ترین قانون فرایند تاریخی است».¹²⁴ به لحاظ هستی‌شناختی، حیات بشری از هم‌زیستی تعاملی جوامع متعدد و متمایز تشکیل می‌شود. این گزاره‌ی آغازین از دو جهت به هم‌پیوسته اهمیت حیاتی دارد. نخست، در نسبت‌دادن ویژگی جهان‌شمول (عام) بودن به ناموزونی، تروتسکی ناموزونی را به منزله‌ی اصلی پیشینی که صرفاً باید مفروض گرفته شود، صورت‌بندی نمی‌کند. هر چند این پیش فرض مفهومی بنیادی نقشی استنتاجی ایفا می‌کند—بدین معنا که وارد چارچوب نظری تمامی دعاوی بعدی درباره‌ی ماهیت و اشکال دگرگونی اجتماعی می‌شود—اما در حقیقت در ساختار خویش استقرایی است. مفهوم ناموزونی برای تروتسکی یک انتزاع عام است که به‌طور تاریخی تولید شده و در معرض سنجش تجربی قرار می‌گیرد. از این‌رو تروتسکی¹²⁵ استدلال می‌کند که ویژگی عام ناموزونی توسعه به منزله‌ی یک مفهوم نه واجد انسجام ایستای خردگرایی رسمی،¹²⁶ بلکه برخوردار از تاریخ‌مندی پویا در مقام یک فرایند دیالکتیکی است. بدین ترتیب، ناموزونی خاصیتی عام است که نه به شکلی فراتاریخی ایستا، بلکه به طرز تراتاریخی¹²⁷ پویاست و در نتیجه ماهیتی کاملاً اجتماعی دارد.

دوم، هم از لحاظ معنایی و هم از لحاظ تاریخی، ناموزونی به‌طور طبیعی دربرگیرنده‌ی تفاوت است. اما نکته اساسی آن است که در مفهوم ناموزونی تروتسکی، تفاوت دارای تبیینی خنثی در پیوند با قدرت، و در نتیجه در پیوند با نابرابری میان

¹²⁴ Trotsky, 1985: 27

¹²⁵ Trotsky, 1986, 97

¹²⁶ Formal rationalism

¹²⁷ Transhistorical

سوژه‌های حامل تفاوت، نیست. این نکته زمانی اهمیت مضاعف می‌یابد که این استدلال سوزان باک-مورس را آویزه گوش کنیم که «هیچ چیز جز قدرت تاریخ را تک‌صدایی نگاه نمی‌دارد».¹²⁸ این امر در بستر ارزیابی ما از پسااستعمارگرایی اهمیت مضاعف دارد، زیرا پسااستعمارگرایی سوپه‌ی هنجاری پررنگی دارد، اما مقوله‌ی بنیادین تفاوت در آن فاقد یک شناسایی درون‌ساخت¹²⁹ از قدرت است.¹³⁰ افزون بر این، خود قدرت بی‌تردید یک مفهوم و پدیده‌ی فعالانه رابطه‌مند است. از آنجا که ناموزونی مستلزم هر دو شرط تفاوت و قدرت است، می‌تواند به‌طور منطقی اشکال گوناگون پیکربندی کثرت میان مؤلفه‌های خویش را دربرگیرد: تعارض آمیز هیرارشیک (امپراتوری)، تعارض آمیز آنارشیک (نظام دولت‌های مدرن)، و آنارشیک غیرخصمانه (سوسیالیسم). بنابراین، جهان‌شمولی ناموزونی در هر سه حالت متضمن ناهمگونیِ فعال است.

معنا، و در واقع نفس وجود ناموزونی به عنوان یک وضعیت جهان‌شمول، در عنصر دوم ایده‌ی [سه وجهی] تروتسکی، یعنی «ترکیب»، ممکن و فعال می‌شود: «از قانون جهان‌شمول ناموزونی، قانونی دیگر حاصل می‌شود که ... می‌توانیم آن را قانون توسعه‌ی مرکب بنامیم».¹³¹ بنابراین، ترکیب [توسعه‌ی مرکب] تبلور انضمامی ناموزونی است، زیرا تنها زمانی می‌تواند رخ می‌دهد که کثرت متنوع [کثرتی که مولفه‌های آن متفاوت‌اند] وجود داشته باشد، یعنی در غیاب موزونی توسعه. اما ترکیب خود برساننده‌ی ناموزونی است. شیوه‌ی تعاملی بازتولید مصادیق متمایز امر اجتماعی، صرف نظر از مقیاس و پیچیدگی آن‌ها، اشکال موجود را بازترکیب کرده و

¹²⁸ Buck-Morss, 2009: 150

¹²⁹ Inbuilt

¹³⁰ Eagleton, 2003: 161; Dunch, 2002: 303–304

¹³¹ Trotsky, 1985: 27

اشکال اجتماعی جدیدی در درون جوامع و اجتماعات ایجاد می‌کند؛ جوامع و اجتماعاتی که خود هم‌زمان عناصر برسازنده‌ی ناموزونی هستند. به عبارت دیگر، ناموزونی به خودی خود روندهای توسعه را در داخل و میان جوامع تعاملی مشروط کرده و خود توسط آن‌ها مشروط می‌شود. این وضعیت همواره شامل ترکیب‌های مشخصی از مصالح و پدیده‌های «درونی» و «بیرونی» اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نهادی، فرهنگی و نظری است؛ فرایندی که تمایز تحلیلی میان «درونی» و «بیرونی» را به لحاظ هستی‌شناختی ناپایدار می‌سازد.

بنابراین، ناموزونی به شیوه‌ای کاملاً غیرهنگی جهان‌شمول است. ناموزونی کلیتی است که از حیث هستی‌شناختی مشروط به خصلت تعاملی مولفه‌های ذاتاً مرکب خود است. با این حال، ماهیت این مولفه‌ها تنها ناشی از درگیر بودن علی آن‌ها در ناموزونی [روندهای] توسعه جهانی نیست. آن‌ها همچنین توسط آن ویژگی‌هایی تعیین می‌یابند که ماهیتی ارگانیک و رابطه‌ای بلافصل با ساختار درونی خود دارند و از شرایطی نظیر وضعیت فیزیکی و طبیعی، از جمله زبان، جغرافیا، زیست‌بوم، اقلیم و مانند آن، متأثر هستند. این ویژگی‌ها وارد فرایند توسعه‌ی ناموزون و مرکب می‌شوند و در بازتولید آنچه تروتسکی «ویژگی‌های خاص» جوامع می‌نامد مشارکت می‌کنند؛ ویژگی‌هایی که به قول تروتسکی بدون آن‌ها «نه تاریخ که تنها نوعی هندسه‌ی شبه‌ماتریالیستی وجود خواهد داشت».¹³² از این رو، «ناموزونی توسعه‌ی تاریخی کشورهای مختلف و قاره‌ها خود نیز ناهمگون است».¹³³ در نتیجه، در ایده‌ی توسعه‌ی ناموزون و مرکب، امر جهان‌شمول همچون خاصیت پیشینی یک کل همگن که به‌طور درون‌ماندگار تصور شده، تبیین نمی‌شود، بلکه بستری علی با حیطه‌ی

¹³² Trotsky, 1972: 339

¹³³ Trotsky, 1970: 15

کارکردی جهان‌شمول است که بافت وجودی آن ناهمگون و به شکلی رادیکال گشوده به دیگری بودن¹³⁴ است؛ بافتی که در واقع به‌طور مستمر به‌واسطه‌ی دیگریت ساخته و بازسازی می‌شود و اشکال برآینده¹³⁵ نوینی را پدید می‌آورد که بستر ظهور خود را فراتعین می‌بخشند.

با این‌همه، در ایده‌ی تروتسکی ناهمگونی فعال امر جهان‌شمول دارای یک سویه‌ی مکمل دیگر نیز هست: «توسعه». صد البته، توسعه مفهومی به‌شدت مناقشه‌برانگیز است، زیرا برای بسیاری یادآور مرحله‌گرایی تک‌خطی نظریه‌ی مدرنیزاسیون و مارکسیسم انترناسیونال دوم است. اما در اندیشه‌ی تروتسکی محتوای توسعه به‌گونه‌ای رادیکال متفاوت است. در اینجا، توسعه بیان عینی و پویای خصلت ناموزون و مرکب دگرگونی اجتماعی است و از این‌رو نه می‌تواند تک‌خطی باشد و نه همگون، و نه همگون‌ساز. برعکس، توسعه به‌نحوی تعاملی چندخطی است.¹³⁶ مفهوم توسعه در اندیشه‌ی تروتسکی، هم در سطح نظری و هم در سطح تاریخی، تبلور وضعیت‌های درهم‌تنیده ناموزونی و ترکیب است و این وضعیت‌ها را مرئی می‌سازد. توسعه بیان انضمامی فعالیت‌های بازتولیدی صورت‌های اجتماعی زنده و تعاملی است. همین درک کاملاً چندخطی از توسعه بود که در اوج دوران انترناسیونال دوم به تروتسکی امکان داد تا گزاره‌هایی از این دست را مطرح کند: «تاریخ خود را تکرار نمی‌کند»¹³⁷، یا «تکرار می‌کنیم: تاریخ برنامه‌پذیر نیست»¹³⁸ یا «روندهای توسعه‌ی تاریخی [انگلستان و مستعمرات] قابل قیاس نیستند ... اما در

¹³⁴ Otherness

¹³⁵ Emergent

¹³⁶ Rosenberg, 2006: 308

¹³⁷ Trotsky, 1969: 36

¹³⁸ Trotsky, 1969: 131

عین حال میان‌شان پیوندی درونی و عمیق برقرار است».¹³⁹ مشابه این گزاره‌ها در نوشته‌های تروتسکی فراوان است.

کوتاه سخن این که، از نظر تروتسکی، سوژه‌ی تاریخ نه جامعه‌ی منفرد و محصور، بلکه توسعه‌ی ناموزون و مرکبِ مجموعه‌ای از صورت‌بندی‌های اجتماعی متعدد و در حال تعامل است. از این رو، هر موردِ تغییر اجتماعی همواره هم حامل نشانه‌های فرایندِ گسترده‌ترِ توسعه‌ی ناموزون و مرکب است، فرایندی که به‌طور فعال در آن درگیر است، و هم حامل آثارِ تعیین‌بخشی‌ها و ویژگی‌های ارگانیک‌تر و محلی‌تر که در نهایت آن را از حیث تحلیلی متمایز ساخته و اصولاً قابلِ تحلیلِ انضمامی می‌گرداند. بنابراین، نتیجه‌ی اساسی‌ای که باید استنتاج شود این است که چون تمامی مواردِ توسعه‌ی اجتماعی همواره ناموزون و مرکب هستند، آن شرطِ بنیادی و جهان‌شمول که آن‌ها را پدید می‌آورد، یعنی کثرتِ تعاملی یا همان ناموزونی، باید در بنیادی‌ترین سطح در تولیدِ نظریه‌ی اجتماعی تعبیه شود. در غیر این صورت، منطقِ روش‌شناسیِ درون‌محور، که تار و پود نظریِ اروپامحوری‌ست، در نهایت بر تحلیل چیره می‌شود، و این امر به نوبه‌ی خود مانع ترجمه‌ی مثبتِ مصادیق منفردِ تعامل و ناهمگونی بیناجوامعی به یک نظریه‌ی اجتماعی عام غیر اتنوسنتریک می‌شود.

نتیجه‌گیری

روابط بین‌المللیِ پسااستعماری نقدی بُرا و کوبنده از اروپامحوری غالب بر رشته‌ی روابط بین‌الملل ارائه کرده است. با این حال، شکستِ قاطع اروپامحوری مستلزم ترجمه‌ی این نقد به یک نظریه‌ی اجتماعی بین‌المللی غیراتنوسنتریک است؛

¹³⁹ Trotsky, 1972: 67

حرکتی که روابط بین‌المللی پسااستعماری آن را به سبب اقتباس (دوپهلوی) خود از نظریه‌ی پسااستعمارگرا ناممکن و/یا نامطلوب تلقی می‌کند. اما نظریه‌ی پسااستعمارگرا از یک «لامکان» ادعا شده برای نقد ساخته نشده است،¹⁴⁰ بلکه در واقع بر تقطیر تجربه‌ی تاریخی خاص جوامع اروپای غربی — که به مثابه واحدهایی منفصل تصور شده‌اند — استوار است.¹⁴¹ این درون‌محوری روش‌شناختی، مخاطرات اروپامحورانه‌ای را تولید می‌کند که به‌ویژه زمانی آشکار می‌شوند که نظریه‌ی پسااستعمارگرا به حوزه‌ی بین‌المللی انتقال می‌یابد. برای مثال، به‌کارگیری مفاهیم فوکویی «زیست قدرت» و «زیست سیاست» در تحلیل خشونت جهانی معاصر اروپا و آمریکا و مقاومت‌هایی که برمی‌انگیزد،¹⁴² جهان‌شمول‌سازی و طبیعی‌سازی شکل «پساحاکمیتی»¹⁴³ اروپایی حکومت را در برداشته است؛ امری که بخشی از صورت‌بندی مفهوم «جامعه‌ی مدنی جهانی» با میزانی فربه‌گشته از علیت در روابط بین‌المللی پسااستعمارگرا به‌شمار می‌آید.¹⁴⁴ این حرکت به هم‌نشینی پارادوکسیکال روابط بین‌المللی پسااستعمارگرا با روایت‌ها و پروژه لیبرال سیاست بین‌الملل انجامیده است.¹⁴⁵ وضعیتی مشابه را می‌توان در سرکوب مفهومی کثرت فضایی عام امر اجتماعی در روابط بین‌المللی پسااستعمارگرا مشاهده کرد؛ سرکوبی که بر پایه‌ی استدلالی معتبر درباره‌ی تاریخ‌مندی دولت‌های سرزمینی [مبتنی بر حاکمیت ملی]¹⁴⁶ مدرن صورت می‌گیرد.¹⁴⁷ نمونه‌های دیگر از دشواری‌های پسااستعمارگرایی در

¹⁴⁰ Ashley, 1989: 260

¹⁴¹ Foucault, 1979, 2003; . Jabri, 2007a
¹⁴² برای مثال Hardt and Negri, 2000, 2005; Reid, 2005

¹⁴³ Post-sovereign

¹⁴⁴ Lipschutz, 1992

¹⁴⁵ نگاه کنید به Bartelson, 2006: 374; Lipschutz, 2005: 748; Selby, 2007

¹⁴⁶ Sovereign

¹⁴⁷ برای مثال Walker, 1993

مواجهه با پدیده‌های بین‌المللی عبارت‌اند از لغزش ذات‌گرایانه‌ی فوکو در تفسیرش از انقلاب ایران¹⁴⁸ و «رفتار شرق‌شناسانه»¹⁴⁹ ی دریدا با زبان چینی. از این رو، می‌توان استدلال کرد که رادیکال‌سازی پروژه‌ی ضداروپامحور روابط بین‌المللی پسااستعماری مستلزم فراتر رفتن از صرفِ درج پدیده‌های (مرتبط با) امپراطوری یا سلسله مراتب نژادی در تحلیل‌های پسااستخارگرایانه‌ی قدرت¹⁵⁰، یا بازخوانی ریشه‌های ضداستعماری پسااستخارگرایی¹⁵¹، یا حتی عقب‌نشینی بیشتر به درون معرفت‌شناسی پاره‌پاره و پاره‌پاره‌ساز پسااستخارگرایی نهفته در «چرخش استعمارزدایانه»¹⁵² است¹⁵³ چراکه چنین تمهیداتِ پسینی¹⁵⁴ ممکن است شیوه‌ی تحلیلی نظریه را تعدیل کنند، اما دستور زبانِ تئوریکِ تولیدگر آن را دگرگون نمی‌سازند؛ استدلالی که خود پژوهشگرانِ روابط بین‌المللی پسااستعماری نیز در نقد تلاش‌های اخیر برای رفع «نقاط کور» غیرغربی نظریه‌ی روابط بین‌الملل از طریق راهبردهای «افزودن و ادغام صوری» مطرح کرده‌اند.¹⁵⁵

در این مقاله کوشیده‌ام نشان دهم که یک راه‌حل نافذتر برای مشکل اروپامحوری، در و فراتر از حوزه روابط بین‌الملل، مستلزم یک جابه‌جایی راهبردی در تأکیدها و صورت‌بندی یک نظریه‌ی اجتماعی بین‌المللی‌ای است که ناهمگونی تعاملی را در بنیادی‌ترین مفاهیم خود ثبت کرده باشد. امر جهان‌شمول یکی از مقولاتی است که می‌توان آن را با ناهمگونی و تعاملی بودن جهان اجتماعی سازگار ساخت. با این حال،

¹⁴⁸ Afary and Anderson, 2005

¹⁴⁹ Chow, 2001

¹⁵⁰ برای مثال Barkawi and Laffey, 1999

¹⁵¹ برای مثال Sajed, 2010

¹⁵² Decolonial turn

¹⁵³ برای مثال Grosfoguel, 2007; Mignolo, 2009

¹⁵⁴ Ex post facto

¹⁵⁵ برای مثال Bilgin, 2010

روابط بین‌المللی پسااستعماری — به شیوه‌ی پسا ساختارگرایانه — آن را یکسره رد می‌کند. حال آن‌که به‌طور پارادوکسیکال اشکالی از بین‌المللی‌گرایی روش‌شناختی را به‌کار می‌گیرد که دربرگیرنده نوعی از دعاوی تحلیلی و هنجاری است که تلویحا امر جهان‌شمول را مفروض قرار می‌دهد.¹⁵⁶ استدلال من این بوده است که آنچه باید رد شود، نه مفهوم امر جهان‌شمول فی‌نفسه، بلکه تبیین آن به‌مثابه محصول درونی، همگون و همگون‌ساز هر صورت‌بندی اجتماعی، حوزه فرهنگی، یا تمدن منفرد و خودبسنده است. به نظر می‌رسد شمار فزاینده‌ای از پژوهشگران پسااستعماری نیز موضعی مشابه اتخاذ کرده‌اند.¹⁵⁷ چنان‌که استدلال کرده‌ام، ایده‌ی توسعه‌ی ناموزون و مرکب دقیقا واجد چنین کیفیتی است. از خلال لنز نظری و روش‌شناختی آن می‌توان ناهمگونی مدرنیته و چندخطی‌بودن تاریخ را به‌مثابه‌ی محصولات ارگانیک فرایند ذاتاً بین‌المللی [بین‌الجوامعی] دگرگونی اجتماعی بازخوانی کرد.¹⁵⁸ از این‌رو، توسعه‌ی ناموزون و مرکب می‌تواند از طریق برجسته‌سازی نظری سویه‌ی بین‌المللی شکل‌گیری و تغییر مدرنیته‌ی سرمایه‌دارانه و گسست‌های ژئوپلیتیکی و ژئواقتصادی‌ای که بر سازنده اشکال متکثر آن بوده و هستند به شکل رادیکال‌تری از «محل‌سازی اروپا» بینجامد. به همین قیاس، توسعه‌ی ناموزون و مرکب همچنین آثار شیء‌واره‌ساز مفهوم‌پردازی‌ها دربارهِ «غیرغرب» به‌مثابه‌ی یک منطقه‌ی ژئوفرنهنگی یکپارچه را نیز برطرف می‌سازد. بدین ترتیب، می‌توان استدلال کرد که زمینه‌ی فکری حاصل‌خیزی برای گفت‌وگویی انتقادی میان رویکردهای پسااستعماری و توسعه‌ی ناموزون و مرکب وجود دارد.¹⁵⁹

¹⁵⁶ برای مثال Jabri, 2007b

¹⁵⁷ Bhambra, 2010; Dallmayr, 2001; Darby, 2004; Hobson, 2004; Subrahmanyam, 1997

¹⁵⁸ Matin, 2013

¹⁵⁹ Shilliam, 2009 برای مثال

استدلال من همچنین پیامدهایی برای مباحث جاری پیرامون دامنه‌ی نظری و تبیینی ایده‌ی توسعه‌ی ناموزون و مرکب دارد. در این بحث‌ها می‌توان سه خطِ دفاعی از ایده‌ی اولیه‌ی تروتسکی را بازشناخت: نخست، رویکردی که آن را به دوره‌ی سرمایه‌داری محدود می‌کند؛¹⁶⁰ دوم، رویکردی که آن را به گونه‌ای بسط می‌دهد که دوره‌ی پیشاسرمایه‌داری را نیز دربر گیرد، گرایشی که به‌طور ضمنی در آثار خودِ تروتسکی نیز حضور دارد؛¹⁶¹ و خط سوم، رویکردی میانه که بر این باور است که توسعه‌ی ناموزون و مرکب در دوره‌ی پیشاسرمایه‌داری نیز عمل می‌کرده، اما تنها در چارچوب سرمایه‌داری به‌طور «کامل فعال» شده است.¹⁶² استدلال حاضر از رویکرد دوم حمایت می‌کند؛ رویکردی که شالوده‌ی نظری عمیق‌تری برای یک ماتریالیسم تاریخی بین‌المللی غیراروپامحور فراهم می‌آورد—ماتریالیسمی که ایده‌ی شکل‌گیری درون‌زادِ روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه در انگلستان¹⁶³ را به چالش می‌کشد و بر ماهیت برسازنده‌ی امر بین‌المللی هم در پدید آمدن و هم در گسترش سرمایه‌داری تأکید می‌کند؛ رویکردی که شواهد تجربی فزاینده‌ای نیز برای آن فراهم آمده است.¹⁶⁴ این البته به‌هیچ‌وجه به معنای انکار صورتِ مشخصاً اروپایی مدرنیته‌ی سرمایه‌دارانه نیست، بلکه تأکیدی است بر ضرورتِ انسجامِ روش‌شناختی و سازگاری نظری در صورت‌بندی و به‌کارگیری نظریه توسعه‌ی ناموزون و مرکب.

ایده‌ی توسعه‌ی ناموزون و مرکب همچنین پیامدهای اساسی‌ای برای حوزه‌ی گسترده‌ترِ روابط بین‌الملل دارد. «چهارمین مناظره‌ی بزرگ» در روابط

¹⁶⁰ Ashman, 2009؛ Davidson, 2006 برای مثال

¹⁶¹ Matin, 2007; Rosenberg, 2006, 2009, 2010

¹⁶² Allinson and Anievas, 2009

¹⁶³ برای مثال Brenner, 1988

¹⁶⁴ Abu-Lughod, 1989; Chaudhuri, 1990; Hodgson, 1993; Moore, 1997

بین‌الملل حاوی چالش‌های انتقادی و سازه‌نگارانه نسبت به تعریف این رشته از خود بر مبنای آنارشی به‌مثابه‌ی (امر) تعیین‌بخش غیرتاریخی روابط بین‌الملل و رفتار دولت‌ها بوده است. با این حال، این رویکردها در تمرکز تلاش‌های خود بر زدودن شیء‌وارگی از آنارشی، از اهمیت حیاتی ارائه‌ی یک جامعه‌شناسی معتبر و منسجم از امر بین‌المللی به‌مثابه‌ی حوزه‌ای متمایز و برآینده از علیت اجتماعی غفلت ورزیده‌اند. توسعه‌ی ناموزون و مرکب دقیقاً در اساس معطوف به فراهم‌آوردن چنین جامعه‌شناسی‌ای است؛ جامعه‌شناسی‌ای که می‌تواند روابط بین‌الملل—و نظریه‌ی اجتماعی را—از غل و زنجیر هستی‌شناسی درون-بیرون رها سازد، بی‌آنکه اهمیت برسازنده‌ی امر اجتماعی یا امر بین‌المللی را مشتق از، یا قابل فروکاست به، دیگری کند.¹⁶⁵

در نهایت، استدلال من واجد بُعدی هنجاری-سیاسی نیز هست. چرا که در احیای امر جهان‌شمول به‌مثابه‌ی محصول یک تاریخ چندمرکزی، تعاملی و چندخطی که به طور مستمر مورد مناقشه است، توسعه‌ی ناموزون و مرکب به تجربه‌های متکثر «مردمان بی‌تاریخ» از حیث نظری، تحلیلی و هنجاری اعتبار می‌بخشد و خونی نظری به رگ‌های سیاست همبستگی در عین تفاوت تزریق می‌کند.

- این متن ترجمه فارسی مقاله زیر است:

Matin, K. (2013) 'Redeeming the Universal: Postcolonialism and the Inner Life of Eurocentrism', *European Journal of International Relations*, 19(2): 353–377.

<https://doi.org/10.1177/13540661111425>

¹⁶⁵ Rosenberg, 2013

منابع

- Abu-Lughod J (1989) *Before European Hegemony: The World System AD 1250–1350*. New York: Oxford University Press.
- Afary J and Anderson K (2005) *Foucault and the Iranian Revolution: Gender and the Seductions of Islamism*. Chicago, IL: The University of Chicago Press.
- Ahluwalia P (2005) Out of Africa: Post-structuralism's colonial roots. *Postcolonial Studies* 8(2): 137–154.
- Ahmad A (1997) Post colonial theory and the 'post-' condition. *Socialist Register* 33: 353–381.
- Al-Azm S (1984) Orientalism and orientalism in reverse. In: Rothschild J (ed.) *Forbidden Agendas: Intolerance and Defiance in the Middle East*. London: Saqi, 349–376.
- Allinson J and Anievas A (2009) The uses and misuses of uneven and combined development: An anatomy of a concept. *Cambridge Review of International Affairs* 22(1): 47–67.
- Amin S (1974) *Accumulation on a World Scale: A Critique of the Theory of Underdevelopment*. New York: *Monthly Review Press*.
- Amin S (1989) *Eurocentrism*. London: Zed Books.
- Anderson K (2010) *Marx at the Margins: On Nationalism, Ethnicity, and Non-Western Societies*. Chicago, IL: Chicago University Press.
- Appadurai A (1996) *Modernity at Large*. Minneapolis, MN: Minnesota University Press.
- Archer M (1991) Sociology for one world: Unity and diversity. *International Sociology* 6(2): 131–147.
- Arrighi G (2002) The rise of East Asia and the withering away of the interstate system. In: Bartolovich C and Lazarus N (eds) *Marxism, Modernity, and Postcolonial Studies*. Cambridge: Cambridge University Press, 21–42.
- Ashley R (1989) Living on border lines: Man, poststructuralism, and war. In: Der Derian J and Shapiro M (eds) *International/Intertextual*

- Relations: Postmodern Readings of World Politics. Lexington, MA/Toronto: Lexington Books, 259–321.
- Ashman S (2009) Capitalism, uneven and combined development and the transhistoric. *Cambridge Review of International Affairs* 22(1): 29–46.
- Barkawi T and Laffey M (1999) The imperial peace: Democracy, force and globalization. *European Journal of International Relations* 5(4): 403–434.
- Barkawi T and Laffey M (2006) The postcolonial moment in security studies. *Review of International Studies* 32: 329–352.
- Bartelson J (2006) Making sense of global civil society. *European Journal of International Relations* 12(3): 371–395.
- Beitz C (1979) Political Theory and International Relations. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Bendix R (1967) Tradition and modernity reconsidered. *Comparative Studies in Society and History* 9(3): 292–346.
- Bhabha H (1994) The Location of Culture. London: Routledge.
- Bhabra G (2007) Rethinking Modernity: Postcolonialism and Sociological Imagination. London: Palgrave Macmillan.
- Bilgin P (2010) The ‘Western-centrism’ of security studies: ‘Blind spot’ or constitutive practice? *Security Dialogue* 41: 615–622.
- Binder L (1988) Islamic Liberalism: A Critique of Development Ideologies. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Blaney DL and Inayatullah N (2002) Neo-modernization? IR and the inner life of modernization theory. *European Journal of International Relations* 8(1): 103–137.
- Blaney DL and Inayatullah N (2003) International Relations and the Problem of Difference. New York: Routledge.
- Blaney DL and Inayatullah N (2010) Savage Economics: Wealth, Poverty and the Temporal Walls of Capitalism. London and New York: Routledge.

- Blaut J (1993) *The Colonizer's Model of the World: Geographical Diffusionism and Eurocentric History*. New York: Guilford Press.
- Brenner R (1988) The agrarian roots of European capitalism. In: Aston TH and Philpin CHE (eds) *The Brenner Debate: Agrarian Class Structure and Economic Development in Pre-Industrial Europe*. Cambridge: Cambridge University Press, 213–327.
- Bromley S (2008) *American Power and the Prospects for International Order*. Cambridge: Polity Press.
- Buck-Morss S (2009) *Hegel, Haiti, and Universal History*. Pittsburgh, PA: University of Pittsburgh Press.
- Bull H (1966) Society and anarchy in international relations. In: Butterfield H and Wight M (eds) *Diplomatic Investigations*. London: Allen and Unwin, 35–50.
- Buzan B and Little R (2000) *International Systems in World History: Remaking the Study of International Relations*. Oxford: Oxford University Press.
- Cabral A (1973) *Return to the Source: Selected Speeches*. New York: Monthly Review Press.
- Cardoso FH (1979) *Dependency and Development in Latin America*. Berkeley, CA: University of California Press.
- Césaire A (1972) *Discourse on Colonialism*. New York: *Monthly Review Press*.
- Chakrabarty D (2008) *Provincializing Europe: Postcolonial Thought and Historical Difference*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Chatterjee P (1993) *The Nation and its Fragments: Colonial and Postcolonial Histories*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Chaudhuri NK (1990) *Asia before Europe*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Cheah P (2008) Universal areas: Asian studies in a world in motion. In: Krishnaswamy R and Hawley JC (eds) *The Post-Colonial and the Global*. Minneapolis, MN: University of Minnesota Press, 54–68.

- Chernilo D (2006) Social theory's methodological nationalism: Myth and reality. *European Journal of Social Theory* 9(1): 5–22.
- Chow R (2001) How (the) inscrutable Chinese led to globalized theory. PMLA, Special Topic: *Globalizing Literary Studies*, 16(1): 69–74.
- Chowdhry G and Nair S (2002) *Power, Postcolonialism and International Relations: Reading Race, Gender and Class*. London: Routledge.
- Dabashi H (2006) *Theology of Discontent: The Ideological Foundation of the Islamic Revolution in Iran*. New Brunswick, NJ: Transaction Publishers.
- Dallmayr F (2001) Conversation across boundaries: Political theory and global diversity. *Millennium: Journal of International Studies* 30(2): 331–347.
- Darby P (1997) Postcolonialism. In: Darby P (ed.) *At the Edge of International Relations: Postcolonialism, Gender and Dependency*. London: Pinter, 12–32.
- Darby P (2004) Pursuing the political: A postcolonial rethinking of relations international. *Millennium: Journal of International Studies* 33(1): 1–32.
- Davidson N (2006) From uneven to combined development. In: Dunn B and Radice H (eds) *100 Years of Permanent Revolution: Results and Prospects*. London: Pluto, 10–26.
- Dirlik A (1994) The postcolonial aura: Third world criticism in the age of global capitalism. *Critical Enquiry* 20(2): 328–358.
- Dirlik A (2003) Global modernity? Modernity in an age of global capitalism. *European Journal of Social Theory* 6(3): 275–292.
- Dunch R (2002) Beyond cultural imperialism: Cultural theory, Christian missions, and global modernity. *History and Theory* 41(3): 301–325.
- Eagleton T (2003) *Figures of Dissent: Critical Essays on Fish, Spivak, Žižek and Others*. London: Verso.
- Eisenstadt SN (2000) Multiple modernities. *Daedalus* 129(1): 1–29.

- Fanon F (1963) *The Wretched of the Earth*. London: MacGibbon & Kee.
- Fanon F (1967) *Black Skin, White Masks*. New York: Grove Press.
- Ferguson N (2011) *Civilization: The Six Ways the West Beat the Rest: The West and the Rest*. London: Allen Lane.
- Foucault M (1967) *Madness and Civilization: A History of Insanity in the Age of Reason*. London: Tavistock.
- Foucault M (1979) *The History of Sexuality*. London: Allen Lane.
- Foucault M (2003) *Society Must Be Defended*. New York: Picador.
- Frank AG (1966) The development of underdevelopment. *Monthly Review* 18: 17–30.
- Frank AG (1998) *ReORIENT: Global Economy in the Asian Age*. Berkeley, CA: California University Press.
- Friedman T (2006) *The World is Flat: The Globalized World in the Twenty-First Century*. London: Allen Lane.
- Fukuyama F (1992) *The End of History and the Last Man*. London: Hamish Hamilton.
- Ganji A (2008) *Road to Democracy in Iran*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Gathii JT (1999) Representations of Africa in good governance discourse: Policing and containing neo-liberalism. *Third World Legal Studies* 65: 65–74.
- Goss J (1996) Postcolonialism: Subverting whose empire? *Third World Quarterly* 17(2): 239–250.
- Gramsci A (1988) *The Antonio Gramsci Reader: Selected Writings 1916–1935* (edited by David Forgacs). London: Lawrence & Wishart.
- Grosfoguel R (2007) The epistemic decolonial turn: Beyond political-economy paradigms. *Cultural Studies* 21(2–3): 211–223.
- Guha R (ed.) (1983) *Subaltern Studies: Writings on South Asian History and Society*. Delhi: Oxford University Press.
- Hardt M and Negri A (2000) *Empire*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

- Hardt M and Negri A (2005) *Multitude: War and Democracy in the Age of Empire*. London: Penguin.
- Hegel GWF (1975) *Lectures on the Philosophy of World History, Introduction*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hegel GWF (1991) *Elements of the Philosophy of Right*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hobson JM (2004) *Eastern Origins of Western Civilisation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hobson JM and Hall M (2010) Liberal international theory: Eurocentric but not always imperialist? *International Theory* 2(2): 210–245.
- Hodgson M (1993) *Rethinking World History: Essays on Europe, Islam, and World History*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hoffmann S (1987) An American social science: International relations. In: Hoffmann S (ed.) *Janus and Minerva: Essays in Theory and Practice of International Relations*. Boulder, CO: Westview Press, 3–24.
- Hom A (2010) Hegemonic metronome: The ascendancy of Western standard time. *Review of International Studies* 36: 1145–1170.
- Hoskins L (1992) Eurocentrism vs. Afrocentrism: A geopolitical linkage analysis. *Journal of Black Studies* 23(2): 242–257.
- Huntington S (1996) *The Clash of Civilizations and the Remaking of the World Order*. New York: Simon & Schuster.
- Jabri V (2007a) Michel Foucault's analytics of war: The social, the international, and the racial. *International Political Sociology* 1: 67–81.
- Jabri V (2007b) Solidarity and spheres of culture: The cosmopolitan and the postcolonial. *Review of International Studies* 33: 715–728.
- Jahn B (2000) *The Cultural Construction of International Relations: The Invention of the State of Nature*. Basingstoke: Macmillan.
- Jain J and Singh V (eds) (2000) *Contesting Postcolonialisms*. Jaipur: Rawat Publications.

- Jones E (2003) *The European Miracle: Environment, Economics and Geopolitics* (3rd edn). Cambridge: Cambridge University Press.
- Joseph J (2010) The limits of governmentality: Social theory and the international. *European Journal of International Relations* 16(2): 223–246.
- Krishna S (2001) Race, amnesia and the education of international relations. *Alternatives* 26(4): 401–424.
- Landes D (2003) Clocks and the wealth of nations. *Daedalus* 132(2): 20–26.
- Lawson G (2006) The promise of historical sociology in international relations. *International Studies Review* 8(3): 397–423.
- Layne C (2006) *The Peace of Illusions: American Grand Strategy from 1940 to Present*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Lazarus N (2011) What postcolonialism doesn't say. *Race & Class* 53(1): 3–27.
- Lenin VI (1964) Letters on tactics. In: *Lenin Collected Works* (Vol. 24). Moscow: Progress Publishers, 42–54.
- Lipschutz R (1992) Reconstructing world politics: The emergence of global civil society. *Millennium: Journal of International Studies* 21(3): 389–420.
- Lipschutz R (2005) Power, politics and global civil society. *Millennium: Journal of International Studies* 33(3): 747–769.
- List F (1904) *The National System of Political Economy*. London: Longman.
- Loomba A (1998) *Colonialism/Postcolonialism*. London: Routledge.
- McCarthy D (2011) The meaning of materiality: Reconsidering the materialism of Gramscian IR. *Review of International Studies* 37: 1215–1234.
- McMichael P (2000) World-systems analysis, globalization, and incorporated comparison. *Journal of World-Systems Research* 3: 68–99.

- Majid A (2008) The postcolonial bubble. In: Krishnaswamy R and Hawley JC (eds) *The Postcolonial and the Global*. Minneapolis, MN: Minnesota University Press, 134–156.
- Marx K (1990) *Capital* (Vol. 1). London: Penguin.
- Marx K and Engels F (1985) *The Communist Manifesto*. London: Penguin.
- Matin K (2007) Uneven and combined development in world history: The international relations of state-formation in premodern Iran. *European Journal of International Relations* 13(3): 419–447.
- Matin K (2010) Decoding political Islam: Uneven and combined development and Ali Shariati’s political thought. In: Shilliam R (ed.) *Non-Western Thought as a Challenge to the Western Discipline of International Relations*. London: Routledge, 108–124.
- Matin K (2012) Democracy without capitalism: Retheorizing the Iranian Constitutional Revolution. *Middle East Critique*.
- Matin K (2013) *Recasting Iraian Modernity: International Relations and Social Change*. London: Routledge.
- Mearsheimer J (1994/95) The false promises of international institutions. *International Security* 19(3): 5–49.
- Memmi A (1967) *The Colonizer and the Colonized*. Boston, MA: Beacon Press.
- Mignolo W (2009) Epistemic disobedience, independent thought and decolonial freedom. *Theory, Culture & Society* 26(7–8): 159–181.
- Mill JS (1865) *Considerations on Representative Government*. London: Longman.
- Moore RI (1997) The birth of Europe as a Eurasian phenomenon. *Modern Asian Studies* (Special Issue) 31(3): 583–601.
- Moore-Gilbert B (2003) Homi Bhabha. In: Elliot A and Ray L (eds) *Key Contemporary Social Theorists*. London: Blackwell, 71–76.
- Parry B (2004) *Postcolonialism: A Materialist Critique*. London: Routledge.

- Poggi C (1965) A main theme of contemporary sociological analysis: Its achievements and limitations. *British Journal of Sociology* 16(4): 283–294.
- Reid J (2005) The biopolitics of the war on terror: A critique of the ‘return of imperialism’ thesis in international relations. *Third World Quarterly* 26(2): 237–252.
- Rosenberg J (1994) *The Empire of Civil Society: A Critique of the Realist Theory International Relations*. London: Verso.
- Rosenberg J (2006) Why is there no international historical sociology? *European Journal of International Relations* 12(3): 307–340.
- Rosenberg J (2009) Basic problems in the theory of uneven and combined development (Part I). *Cambridge Review of International Affairs* 22(1): 107–110.
- Rosenberg J (2010) Basic problems in the theory of uneven and combined development (Part II). *Cambridge Review of International Affairs* 23(1): 165–189.
- Rosenberg J (2013) Anarchy in the mirror of uneven and combined development. *International Politics*.
- Rostow WW (1960) *The Stages of Economic Growth: A Non-Communist Manifesto*. London: Cambridge University Press.
- Ruggie JG (1993) Territoriality and beyond: Problematizing modernity in International Relations. *International Organization* 47(1): 139–174.
- Said E (1978) *Orientalism: Western Conceptions of the Orient*. London: Routledge and Kegan Paul.
- Said E (1993) *Culture and Imperialism*. London: Chatto & Windus.
- Sajed A (2012) The post always rings twice? The Algerian war, poststructuralism and the postcolonial in IR theory. *Review of International Studies* 141–163, .
- Selby J (2006) Edward W. Said: Truth, justice and nationalism. *Interventions* 8(1): 40–55.

- Selby J (2007) Engaging Foucault: Discourse, liberal governance and the limits of Foucauldian IR. *International Relations* 21(3): 324–345.
- Selwyn B (2009) An historical materialist appraisal of Friedrich List and his modern day followers. *New Political Economy* 14: 157–180.
- Sen A (1999) *Development as Freedom*. Oxford: Oxford University Press.
- Shariati A (1979) *On the Sociology of Islam*. Solon: The Union of Islamic Student Associations in Europe.
- Shilliam R (2009) The Atlantic as a vector of uneven and combined development. *Cambridge Review of International Affairs* 22(1): 69–88
- Skaria A (2009) The project of provincializing Europe: Reading Dipesh Chakrabarty. *Economic & Political Weekly* XLIV(14): 52–59.
- Smith SB (1983) Hegel's views on war, the state, and international relations. *American Political Science Review* 77(3): 624–632.
- Spivak G (1993) An interview with Gayatri Chakravorty Spivak conducted by Sara Danius and Stefan Jonsson. *Boundary 2* 20(2): 24–50.
- Spivak G (1994) Can the subaltern speak? In: Williams P and Chrisman L (eds) *Colonial Discourse and Post-Colonial Theory: A Reader*. New York: Columbia University Press, 66–111.
- Subrahmanyam S (1997) Connected histories: Notes towards a reconfiguration of early modern Eurasia, 1400–1800. *Modern Asian Studies* 31(3): 735–762.
- Subrahmanyam S (2005) *Explorations in Connected Histories: From the Tagus to the Ganges*. New Delhi: Oxford University Press.
- Teschke B (2003) *The Myth of 1648: Class, Geopolitics and the Making of the Modern International Relations*. London: Verso.
- Therborn G (2003) Entangled modernities. *European Journal of Social Theory* 6(3): 293–305.
- Trotsky L (1969) *The Permanent Revolution and Results and Prospects*. New York: Merit Publishers.

- Trotsky L (1970) *The Third International After Lenin*. New York: Pathfinder.
- Trotsky L (1972) *1905*. London: Allen Lane.
- Trotsky L (1985) *The History of the Russian Revolution*. London: Pluto Press.
- Trotsky L (1986) *Trotsky's Notebooks, 1933–1935: Writings on Lenin, Dialectics, and Evolutionism*. New York: Columbia University Press.
- Walker RBJ (1993) *Inside/Outside: International Relations as Political Theory*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Wallerstein I (1974) The rise and future demise of the world capitalist system: Concepts for comparative analysis. *Comparative Studies in Society and History* 16(4): 387–415.
- Wallerstein I (1997) Eurocentrism and its avatars: Dilemmas of social science: *New Left Review* I(226): 93–107.
- Waltz K (1979) *Theory of International Politics*. New York: McGraw-Hill.
- Walzer M (1977) *Just and Unjust Wars: A Moral Argument with Historical Illustrations*. New York: Basic Books.
- Washbrook D (1997) From comparative sociology to global history: Britain and India in the pre-history of modernity. *Journal of Economic and Social History of the Orient* 40(4): 410–443.
- Weber M (1992) *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*. London: Allen & Unwin.
- Weiming T (2000) Implications of the rise of 'Confucian' East Asia. *Daedalus* 129(1): 195–218.
- Wight M (1966) Why is there no international theory? In: Butterfield H and Wight M (eds) *Diplomatic Investigations: Essay in the Theory of International Politics*. London: George Allen & Unwin, 17–34.
- Young R (2001) *Postcolonialism: An Historical Introduction*. Oxford: Blackwell.
- Zedong M (1967) *Basic Tactics*. London: Pall Mall Publisher.

گوار
K O M A R

<https://govarikommar.org>